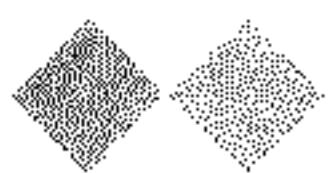


زمزمه های انتظار

واگویه های با امام عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى
فَرَجَهُ الشَّرِيف

محمد هادی فلاح

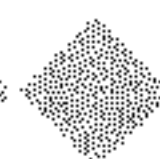
اگر برای این گناشته‌ام
در یسوع فدای متعال،
توبی است،
من بادی گشته از امید
آن راه روح پدر موعود
"حاج لیلای شعبان فدای"
تقدیم می‌دارم.



واگویه‌هایی با امام عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ



نویسنده: محمد هادی فلاح



سرشناسه: فلاح، محمدهادی، ۱۳۴۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: زمزمه‌های انتظار: واگوبه‌هایی با امام عصر (عج) /
 نویسنده محمدهادی فلاح.
 مشخصات نشر: قم: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (عج)، ۱۴۰۱.
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۶۰۶-۵-۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا
 یادداشت: چاپ چهارم.
 یادداشت: کتابنامه: ص. ۷۱-۷۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.
 عنوان دیگر: واگوبه‌هایی با امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف.
 موضوع: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -
 رده بندی کنگره: BP۵۱
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۹
 شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۳۸۶۹۵
 اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

زمزمه‌های انتظار

نویسنده: محمدهادی فلاح
 طراح جلد و صفحه‌آرا: مسعود سلیمان
 مجری چاپ: چاپخانه سرور قم
 نوبت چاپ: چهارم / زمستان ۱۴۰۱
 تیراژ: هزار نسخه (تاکنون ۷۰۰۰ نسخه)
 شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۲۶۰۶-۵-۴
 قیمت: ۳۰/۰۰۰ تومان

تمامی حقوق © محفوظ است.



قم: خیابان شهید/ کوچه امار (۲۲) / بن بست
 شهید علیان / پ: ۲۶ / تلفن: (۰۲۵) ۳۷۸۴۱۱۳۰ - ۰۲۵ /
 نمابر: (۰۲۵) ۳۷۷۴۴۲۷۳ - ۰۲۵
 تهران: خیابان طالقانی / میدان فلسطین / شماره ۳۸۷ /
 تلفن: (۰۲۱) ۸۸۹۰۰۰۵۹ - ۰۲۱

www.mahdaviat.ir
 info@mahdaviat.ir
 entesharatbonyad@chmail.ir

دفتر بنیاد حضرت مهدی موعود (عج) در استان‌ها پاسخگویی
 درخواست‌های متقاضیان کتاب و محصولات فرهنگی بنیاد و مرکز
 تخصصی مهدویت می‌باشد.

فهرست مطالب

۶	یا ابا صالح المهدی
۶	خدا کند پیذیری
۷	پیش گفتار
۹	درباره کتاب
۲۲	شام هجران
۳۳	شکوه ها
۴۲	ناز و نیاز
۶۲	دولت فیض
۶۹	منابع

یا ابا صالح المهدی

خدا کند بپذیری

زَنَم چو کوبه در را خدا کند بپذیری	جوان دیده تر را خدا کند بپذیری
شود جهانی به کامم اگر کنی تو نگاهم	امید من که اگر را خدا کند بپذیری
شنیده‌ام که پناهی، امید دیده به راهی	منِ غریب و نفر را خدا کند بپذیری
تو می‌بری دل و جانم یقین تو دانی چنانم	در این میانه ضرر را خدا کند بپذیری
ز جهل مردم خامم که دل شکسته و بالم	تو صبر و خون جگر را خدا کند بپذیری
به جرم بت شکنی من در آتش دون فتادم	نشسته باغ شرر را خدا کند بپذیری
ز کوی دیو و دَدانی گذشته‌ام به جوانی	از این گذر، تو گذر را خدا کند بپذیری
شبِی به چشم ندارم ز درد عشق تو خوابی	دعا و اشک سحر را خدا کند بپذیری
ز غیر تو که بُریدم به گرد تو که پریدم	طواف و رَمی جَمَر را خدا کند بپذیری
برای روز قیامت ^۱ دعا کنم که به نامت	جوانِ خاک خزر را خدا کند بپذیری ^۲

۱. روز ظهور تو.

۲. نگارنده.

پیش گفتار

پیش گفتار

سخن گفتن و بازنوشتن از وجود نازنینی که نمونه برجسته همه خوبی‌های زمانه خویش است، دوختن جامه کوتاهی را می‌ماند که بر قامت شاهوار نمی‌گنجد، ولی هر کس با بضاعت مُزجاة ذهن و باور خود، واژه‌هایی را بُرش داده با چینش آنها و وصله بر هم، بر آن است تا این قامتِ ناپیدا را جلوه گر سازد. و امروزه، بایستگی این مهم بر عهده باورمندانِ توانمند، بیش از پیش شده است. چه، در روزگاری که بهره جویی از نوآمدهای صنعتی، انسان را از خود و حقایق متعالی و فراسوی می‌فراموشاند و به راهی دیگر رهنمون می‌شود، می‌بایست که با طرحی دیگر از جنس زمان، نامه وجود نامبردار انسان کامل و نیازمندی به او و لزوم سوگیری‌های دینی را پیوسته یادآور شد تا خدا که نخواسته، خلاف سویمندی زمان، از آن عزیز دور نمانیم. چون زمان، دوان دوان و نَفَس زنان به سوی او می‌رود تا در دامن حضور او خود را عاقبت به خیر سازد، که زمانه مهدی عجل الله تعالی فرجه له، هنگامه خاطراتِ خوشِ آفرینش است. بر پایه اعتقاد ما، بی گمان اگر او نمی‌بود لحظه‌های زمان نمی‌تپید و پویه‌ای نمی‌داشت و در کام ایستایی، همه چیز می‌پژمرد.

آری، شیرین‌تر و گواراتر از این لحظه نیست که انسان با دوست داشتنی‌ترین خود به سر بُرد و این گاهِ فرح بخش و بساطِ قرب را غنیمت شمرد، به زبان حال و بر پایه دل با او هم صحبت شود، رازهای ناگفته را بازگوید، از ویژگی‌های رمزآلودِ جهانی و قدسی او، از محنت‌های خود و از امواج گونه‌گون و غرقابه‌های سهمناک زمانه، از غربت و تنهایی، از تازش خیانت‌ها و سختی راه و دام‌های تنیده، شکوه کند و با عرضه دلِ پُرخواهش، تن خسته و بال شکسته و گونه نمناک را گواه گیرد و سر بر دامنِ او نهد و با زبان ناز و نیاز، بودنِ با محبوب و گذرانِ با او را به درازا کشاند و چشم مشتاق را در اشباع دل بی تاب، مدد رساند و آن گاه، دل و جان را در قلمرو دلجویی و نوازش او آرام ساخته، به شادمانی حقیقی دست یابد.

نقد‌ها را بود آیا که عیاری گیرند تا همه صومعه داران پی کاری گیرند

زمزمه‌های انتظار

مصلحت دید من آن است که یاران همه کار بگذارند و خم طره یاری گیرند
خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند^۱
«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْ تَخْتِمَ لِي بِالسَّعَادَةِ فَلَا تَسْلُبْ مِنِّي مَا أَنَا فِيهِ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا
بِاللهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۲ بارخدایا، من حقیقتاً از تو می‌خواهم (عمر) مرا با سعادت،
پایان دهی. پس آنچه (اعتقاد و حالی را که) در آنم از من نستان. توان و نیرویی
جز به خدای علی و عظیم نیست.

ای خدا، این وصل را هجران مکن سرخوشان عشق را نالان مکن^۳

محمد هادی فلاح

زمستان ۱۳۸۴

۱. حافظ، ص ۱۲۵، غزل ۱۸۵.

۲. بخشی از زیارت نامه حضرت معصومه علیها السلام.

۳. مولوی، دیوان شمس تبریزی، ص ۷۵۸، غزل ۲۰۲۰.

درباره کتاب

درباره کتاب

۱. مطالب کتاب پس از نگارش، در پنج بخش تنظیم شده است؛ به این معنی که از آغاز مانند پژوهش‌های علمی بر اساس طرح و نقشه و چهارچوب مدون، نوشته نشده است، بلکه بر پایه تصویری ذهنی آنچه را از سال ۱۳۶۶ در لحظه‌هایی از زندگی‌ام در اصفهان به مقتضای حال و حضور و ذوق نگاشته‌ام بعدها متناسب با یکدیگر در کنار هم قرار داده‌ام.
۲. برای هر بخش از کتاب، چکیده‌ای به عنوان معرفی و مقدمه ورود نوشته‌ام تا خواننده محترم به مفاهیم و محتوای هر بخش نزدیک‌تر شود و راحت‌تر با آن پیوند برقرار کند.
۳. در جای جای این کتاب پای سرنامه‌های: "نگار پرده نشین"، "شام هجران"، "شکوه‌ها"، "ناز و نیاز" و "دولت فیض" به بازگویی و ستودن ویژگی‌های پرده نشین غیب، بایستگی‌های عصر غیبت، دل تنگی‌ها، گلایه‌ها، حدیث آرزومندی، خواهش‌های فرازین و فرودین و نشانه‌های دولت موعود، بر خواهید خورد که در خور یک باور آمیخته با مهرورزی است و جز در تندیس و گستره یک حال و حضور نمی‌گنجد.
۴. در بند بند این مجموعه همواره وجود نازنین امام زمان علیه السلام این یادگار نبوی صلی الله علیه و آله را به عنوان ناب‌ترین واسطه بین خود و خدای متعال در نظر داشته‌ام.
۵. شاید برخی از نکته‌های کتاب، تکراری به نظر برسد، ولی با بهره جویی از سبک نگارش قرآن کریم، با تفاوتی اندک در این تکرار تعمّد داشته‌ام. از این رو، بر این باورم که هیچ زیانی ندارد بلکه سودمند است. هرچند برخی، تکرار این نکته‌ها را لازم ندانند.
۶. این مجموعه با الگوگیری از دعا‌های وارد شده از اهل بیت علیهم السلام به ویژه دعا‌های شریف صحیفه سجادیه، آموزه‌ها و یادسپاری‌های گوناگون دیگری را نیز با خود همراه دارد.
۷. فرازهایی از این مجموعه پیش‌تر با ویرایش و نام دیگر در مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما به صورت محدود (داخلی) و به منظور بهره جویی در برنامه‌های شنیداری و دیداری سازمان و دیگر شعبه‌های آن در کشور، چاپ شده است.

یک یادگاری

یک لحظه شبی غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید^۱

نگار پرده نشین

در این بخش به برخی از ویژگی‌های اندیشه‌ای، گفتاری و رفتارهای متعالی فردی و اجتماعی نگار پرده نشین، امام آسمان و زمین، انسان کامل، نیک نام و برتر در مقیاس گسترده و جهانی، هموند با خواسته‌های فطری بشری با تکیه بر خردورزی و دور از خیال پردازی و برپایه بشارت‌های دینی و همگون با باورهای مذهبی پرداخته و چینش داده‌ام.

بگشای نقاب از رخ و بنمای جمالت تا فاش شود آن چه همه در پی آنند
ای پرده نشین در پی دیدار رخ تو جان‌ها همه دل باخته، دل‌ها نگرانند^۲
بر آنم تا دیگران با سیما و نغمه آسمانی تو مواجه گردند و در جرگه حضور عطراگین و باور قدس آمیز تو، از آهنگ پُرجاذبه و دلپذیر آن بهره گیرند.

«إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا»^۳. همانا این یادآوری است. پس هر کس که خواهد، راهی به سوی پروردگار خویش پیش گیرد.

تو را باید آن گونه که هستی و سزای توست شناخت، بیشتر و بهتر از گونه‌هایی که می‌پندارند و می‌خوانند.

تویی آن راز گران بها و سر به مهری که آفرینش در دامن خویش پنهان نگاه داشته است. پروردگارا،

به یازده خُم می‌گرچه دست ما نرسید بده پیاله که یک خم هنوز، سربسته است^۴
عالم در محضر نگاه فراخ توست؛ ساده اندیشی است که کسی گمان برد برای آن کار

۱. سراینده‌اش را نیافتم.

۲. دیوان امام خمینی (ره)، ص ۱۰۲، غزل «پرده نشین».

۳. مزمل / ۱۹.

۴. فرید اصفهانی، رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، گردآوری: محمدعلی مجاهدی (پروانه)، ص ۶۵، غزل «بهشت مجسم».

درباره کتاب

دیگر، خلوت و گریزگاهی دارد.

«وَقُلْ إِعْمَلُوا فَمَا يَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ»^۱ بگو عمل کنید، خداوند و

پیامبرش و مؤمنان، عمل شما را می بینند.^۲

تو مظهر و مصداق اسم ظاهر و باطنی، و از فرط نزدیکی، پنهانی و چون مژه دیدگانی.

او نیست نهان به ملک توحید تو دیده بیار، می توان دید^۳

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نُورِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ^۴

حجاب روی تو هم روی توست در همه حال*** نهان ز چشم جهانی ز بس که پیدایی^۵

قَالَ الصَّادِقُ (ع): «جَعَلَ اللَّهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْخَلْقِ حِجَاباً يَرُونَهُ وَلَا يَعْرِفُونَهُ»^۶ خداوند

[در عصر غیبت] میان او [امام زمان (عجل الله تعالی فرجه)] و مردم حجابی قرار داده است که او

را می بینند، ولی نمی شناسند.

چه کنم با که توان گفت که یار در کنار من و من مهجورم^۷

۱. توبه، ۱۰۵.

۲. از امام صادق (ع) پرسیده شد که مقصود از مؤمنان در آیه یادشده چه کسانی هستند؟ امام فرمود: ائمه (ع). (کافی، ج ۱، ص ۲۱۹، حدیث ۲). از علی بن موسی الرضا (ع) گزارش شده است که: «وَاللَّهُ إِنَّ أَعْمَالَكُمْ لَتُعْرَضُ عَلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ» (همان، حدیث ۴). به خدا سوگند که حقیقتاً اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه می شود.

۳. سراینده اش را نیافتم.

۴. حکیم ملا هادی سبزواری، رک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ص ۵. ترجمه: (ای آن که از شدت ظهور، پنهانی و در ظهور خویش، باطن و ظاهری).

در اینجا ممکن است کسی بگوید: این شعر درباره خدا است و هیچ با این جمله مناسبت ندارد. در پاسخ می نویسم: در بهره جویی از آیات قرآن کریم، همواره به موضوع و به شأن نزول آنها توجه نمی شود چه رسد به یک عبارت حکیمانه منظوم! هرچند این بیت در شأن خداوند گفته شده است، اما بهره جویی از آن، آن هم برای تشبیه، چه اشکالی می تواند داشته باشد؟ وقتی امام صادق (ع) درباره غیبت امام عصر (عج) می فرماید: «یرونه و لا یعرفونه»، آیا نمی توان گفت: غیبت امام زمان (عج) به اختفای نور می ماند؟ آیا نمی توان گفت: گویا خداوند خواست، آن حضرت را مثال خود، از دیدگان ما پنهان کند؟ یعنی گویا وجودش را شدت بخشید و بر بودش افزوده است. و ما چون در رده پایین تری از مراتب بود و وجود بسر می بریم، از درک مرتبه بود و وجود آن حضرت در این زمان می مانیم و ایشان را پنهان می دانیم و می خوانیم. به تعبیر یکی از بزرگان، با اسم «غایب» که اسم ماست کسی را می خوانیم که نام او «حاضر» است.

۵. سراینده اش را نیافتم.

۶. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۲۳، حدیث ۱۰.

۷. سراینده اش را نیافتم.

زمزمه‌های انتظار

به تو پناه می‌برم که تو همواره در پناه خدایی.^۱

حافظ از دست مده دولت این کشتی نوح ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت^۲
خدای عزیز را هزاران سپاس و ستایش که وجود بی همتا و حکیمانه تو را نعمتی فراگیر به
درازای زمان به طیف انسان و پهنه هستی ارزانی داشته و روشنی ظهورت را رخدادی ویژه و
آغازگاهی نوین در زندگی بشریت برشمرده است. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ».^۳

خدایا، به رحمت نظر کرده ای که این سایه بر خلق گسترده ای
دعاگوی این دولتم بنده وار خدایا، تو این سایه پاینده دار^۴

۱. برای این نکاشته‌ام از سه دلیل یاد می‌کنم:

الف) امام علی (ع) فرمودند: «كُنَّا إِذَا أَحْمَرُ الْبَأْسُ اتَّقَيْنَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ». رک: ترجمه نهج البلاغه، فصل
فی غرائب کلامه، ش ۹. هر گاه آتش جنگ شعله‌ور می‌شد ما به رسول خدا ﷺ پناه می‌بردیم.

ب) نقل است که پیامبر عظیم الشان ﷺ از جوانی، تست هوش گرفته از او پرسیدند:

ای جوان، مرا بیشتر دوست می‌داری یا پدرت را؟

جوان: یا رسول الله، شمار را.

پیامبر ﷺ: مرا بیشتر دوست می‌داری یا مادرت را؟

جوان: یا رسول الله ﷺ، «بأبی أنت و أُمی» شما را.

پیامبر ﷺ: مرا بیشتر دوست می‌داری یا خودت را؟

جوان: «بِنَفْسی أنت» شما را.

پیامبر ﷺ: مرا بیشتر دوست می‌داری یا خدا را؟

جوان این باره مکشی کرد و گفت: ای پیامبر، شما را به این خاطر که از سوی او «جَلُّ و علا» آمده اید،
دوست می‌دارم.

پیامبر ﷺ از این تیزهوشی و پاسخ جوان، تبسم رضایت بر لبان مبارکش، نقش بست.

من نیز به حضرت ایشان ﷺ پناه بردم، چون ایشان در پناه خدا بودند.

ج) در جنگ احد، وقتی که مسلمانان به خاطر شایعه قتل پیامبر ﷺ، عقب نشینی می‌کردند، آیه‌ای
توییحانه نازل شد که من از آن یاد می‌کنم: «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» آل عمران / ۱۴۴. ای
مسلمانان!، پیامبر، تنها به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن شما به بارگاه من، آمده است، اِحال اِکرا او بمیرد
یا کشته شود شما به عقب برمی‌گردید [و مرا که هدف اصلی و نهایی بوده‌ام از خاطر می‌برید؟ در حالی
که او تنها وسیله بود نه هدف و من هدف بودم نه وسیله.]

کوتاه سخن این که: خُنگ و گوارا این زندگانی کسی را که همواره جانی از عشق الهی دارد و در پی تبسم
لبان این واسطه‌های نازنین است.

۲. حافظ، ص ۱۵، غزل ۱۸.

۳. حمد / ۱، زمر / ۷۵ و غافر / ۶۵.

۴. بوستان سعدی، ص ۲۲۰، بیت ۱۶ و ۱۷.

درباره کتاب

«اللَّهُمَّ وَصِّلْ عَلَى وَلِيِّ أَمْرِكَ الْقَائِمِ الْمُؤَمَّلِ وَالْعَدْلِ الْمُنْتَظَرِ وَخُفِّهِ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَيْدُهُ بِرُوحِ الْقُدْسِ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ»^۱ بارالها، بر ولی امر خویش، آن قیام کننده و آرزو شده و عدالت گستر مورد انتظار درود فرست و ملائکه مقرب خود را به گرد او بگمار. و ای پروردگار جهانیان او را به «روح القدس» تأیید فرما.

به دستور قرآن کریم «وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»^۲ (از در خانه ها وارد شوید) باید از راه تو، زندگانی را سامان داد و به خدا رسید و کامل شد؛ چه تو باب الله الأعظم و دروازه قرآنی. «أَيُّنَ بَابُ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟»^۳ کجاست دروازه خدا که از آن وارد می شوند؟ «وَلَا تُؤْتَوِی الْبُيُوتَ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا فَكُنْ أَتَاهَا مِنْ غَيْرِ أَبْوَابِهَا سَمِيًّا سَارِقًا»^۴ به خانه ها جز از درهایشان نباید وارد شد، پس آن که از غیر در داخل خانه شود دزد نام دارد.

چرا تو را نخوانم که تنها رشته به جا مانده اتصال زمین و زمینیان به آسمانی؟ «أَيُّنَ السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ»^۵ کجاست رشته ای که پیوند بین زمین و آسمان است؟

آیه مهر تو گردون را بگرداند مدام عرش رحمان را چنان طاقی که می گویند تویی^۶ چرا تو را انتظار نکشم که کلید درهای گشایشی؟

چرا از تو نگویم که به راه های تو در توی آسمانی و تو بر توی انسانی، آشناترینی؟

هر آبروی که اندوخته ز دانش و دین*** نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد^۷

تو اساسی ترین نیاز جهان امروزی و به همین سبب، ماندگاری.

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ أَنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۸ ماندگار خدا، برای شما خیر. سودمند و مورد

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

۲. بقره/ ۱۸۹.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۴. ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۰۳، خطبه ۱۵۴، ش ۲۰۳.

۵. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۶. نگارنده.

۷. حافظ، ص ۹۲، غزل ۱۳۵.

۸. هود/ ۸۶.

زمزمه‌های انتظار

ماندگاری را که یارم خیرمستان خوانده اش خوشترک معنا و مصداقی که می‌گویند تویی^۱
تو آنی که یاد و نام تو، با رخدادهای روزگاران، فرسوده نمی‌شود و با گذشت ایام، کهنه
نمی‌گردد.

چرا سرسپار راه تو و از پی ردّ پایت نباشم که تو راز و رمز آرامش و آسایش بشری؟
چرا نه در پی عزم دیار خود باشم چرا نه خاک سرکوی یار خود باشم
بُود که لطف ازل رهنمون شود حافظ و گرنه تا به ابد شرمسار خود باشم
چرا به یاد تو خو نگیرم که تو تنها یادواره با شکوه و ماندگار حادثه آفرینی؟
جان من، آن جام و آن ساقی که می‌گویند تویی

ذوالجلال را رخ باقی که می‌گویند تویی^۲
چرا به نام تو، تسبیح به دست ذکر نگویم که مهدی در انتظار انبیاء و اولیاء، دیرینه‌ترین
و پُرنفوذترین نام‌ها در پیشگاه خدا است؟

«وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ»^۳ همانا ما برای موسی آیاتی را فرستادیم که
قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی نور بیرون ساز و روزهای خدا (از جمله روزگار
ظهور مهدی) را به یادشان آور که در این، برای هر انسان بسیار شکیا و شکرگزار،
نشانه‌هایی است.

چرا به نگاه تو مباهات نکنم که در پرتو آن به سرفرازی و تَسْلَا، نائل می‌شوم؟
چرا به آیین و روش پدران زندگی‌ام را شکل ندهم که آنان خیرخواهان و پایه‌گذاران
خودآگاهی و کمال‌خواهی در زمین و طلایه داران عالم متعالی اند؟
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند^۴

۱. نگارنده.

۲. نگارنده.

۳. ابراهیم/ ۵: سه روز: روز قیام قائم عجل الله فرجه، روز رجعت و روز قیامت، ایام الله دانسته شده است. رک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۴۵، حدیث ۴، به نقل از تفسیر قمی.

۴. حافظ، ص ۱۲۳، غزل ۱۸۲.

درباره کتاب

«بِكُمْ يُنْفَسُ الْحَمَمُ وَيَكْشِفُ الضُّرَّ»^۱ خداوند به واسطه شما، غم و اندوه را از میان

ببرد و سختی را برطرف سازد.

«مَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَمَنْ عَادَاهُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَمَنْ عَرَفَهُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ وَمَنْ

جَهَلَهُمْ فَقَدْ جَهَلَ اللَّهَ وَمَنْ اعْتَصَمَ بِهِمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ وَمَنْ تَخَلَّى مِنْهُمْ فَقَدْ تَخَلَّى

مِنْ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ»^۲ هر کس آنان را دوست بدارد، خدا را دوست داشته و آن که آنان

را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است. و هر که آنان را بشناسد، خدا را شناخته

و هر کس آنان را نشناسد از شناخت خدا باز مانده است. هر که به آنان پیوندد با

خدا پیوند یافته و هر کس از آنان کناره‌گزیند از خدای «عزوجل» جدا شده است.

کس به تو مانند نیست؛ تو نیک نهاد، نیک خو، نیک رو، نیک منش، نیک خواه،

نیک محضر، نیک اختر و نیک فرجامی.

جمال یوسف مصری شنیدی؟ تو را خوبی دو چندان آفریدند

سراپایم فدایت باد و جان هم که سر تا پایت از جان آفریدند^۳

تو امید دین داران، درماندگان، دردکشان و دُردی‌گشانی. آنان به نغمه خوش الحان

موعود آسمانی، جلال و جمال فروزان، حقیقت رفتارهای محبت‌آمیز و مقدس و طنین

آرام بخش صدای تو دل خوش داشته اند.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت در آن سرا و گشایش در آن درست^۴

تو آنی که توفیق همگانی.

«يُؤْمِنُكَ رُزْقُ الْوَرَى وَ بِوُجُودِكَ ثَبَّتَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ»^۵ به یمن حضور تو، همه

روزی دارند و به برکت وجود تو، زمین و آسمان پایدار است.

تو که نیامده چینی، بیایی چونی؟! مرا روی تو بی‌قیدم نموده

کمند زلف تو صیدم نموده^۶

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲. همان.

۳. عراقی، ص ۱۳۸.

۴. حافظ، ص ۲۸، غزل ۳۹.

۵. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۶. نگارنده.

زمزمه‌های انتظار

تو شهسوار عشق، کیمیای هستی، مقیم خلوت سرای خاص، مدرس خلوتیان ملکوت،
کشتی نوح، دارالسلام اهل دل، آیینه دار حق و زیباترین نگاری که لوح را گنجایش تصویر
نگاره ات و قلم را یارای تحریر نگارشت نیست.

بالای تخت یوسف کنعان نوشته اند هر یوسفی که یوسف زهرا نمی‌شود^۱
تو نه برتر از انسان که برترین انسانی و بی نهایت یادآور خدایی.
غلام همّت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است^۲
بر این باورم که تو گونه‌ای دیگر از کلام قرآنی و قرآن گویای من، تویی؛ به یقین، دست
یافتن به ظهور و متّس حضور تو نیز جز با طهارتِ دل و جان، میسر نیست.
«لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ»^۳ جز اهل طهارت، به قرآن دست نمی‌یابند.

جمله آیات کتابش صورتی دیگر ز توست جان قرآنی و اوراقی که می‌گویند تویی^۴
«يُعْطِطُ الْهُوَى عَلَى الْهُدَى، إِذَا عَظُمُوا الْهُدَى عَلَى الْهُوَى وَ يُعْطِطُ الرَّأْيَ عَلَى الْقُرْآنِ إِذَا
عَظُمُوا الْقُرْآنَ عَلَى الرَّأْيِ»^۵ آن گاه که هدایت، تابع هوس ها و وقتی که قرآن تابع
نظریه‌های افراد است او اندیشه‌های آنان را تابع قرآن می‌گرداند.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است^۶
قرآن مدینه اشراق و الهام و تو دروازه برازنده و گشایش یافته آنی؛ و طهارت دل و جان
هر کسی، کلید این دروازه خداست.

ره نیابد بر دری از آسمان، دنیاپرست در نه بگشایند بر وی گرچه درها و آستی^۷
قرآن به اراده خدای تعالی از آسیب روزگاران، ایمن ماند، بی شک تو قرآنی که در امانی.

۱. سراینده‌اش را نیافتم.

۲. حافظ، ص ۲۷، غزل ۳۷.

۳. یس / ۷۹.

۴. نگارنده.

۵. ترجمه نهج البلاغه، ص ۱۸۲، خطبه ۱۳۸، ش ۴.

۶. حافظ، ص ۲۳، غزل ۳۱.

۷. میر فندرسکی. رک: نُحْفَةُ الْمَرَاد (شرح قصیده‌ی میرفندرسکی، به ضمیمه شرح خلخائی و گیلانی)،
شریف دارابی. عباس، به کوشش: محمدحسین اکبری.

درباره کتاب

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ»^۱ ما قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز آن را نگهبانی خواهیم کرد.

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت^۲ قرآن، جز برای خودنگهداران و شخصیت‌های استوار، راهگشای دلپذیر نیست. «هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ»^۳ «یَهْدِیْ لِلَّتِیْ هِیَ أَقْوَمُ»^۴ پس تنها آنان که جان بی پیرایه و پیراسته از اعوجاج و ناروایی دارند، از زمزم رهبری تو، خشنود بوده و گوارایشان خواهد بود.

قرآن قابل فهم و برای تدبّر و اندیشیدن و به کار بستن و حق همگان است؛ وجود تو نیز حق و همگون با نیازهای بشری و انکارناپذیر است، پس آنان که میان خود و قرآن یا تو حصار نافهمی بسازند و حجاب ابهام بیندازند، از تأثیر و نفوذ دل انگیز این همه آموزه‌های ناب، باز می‌مانند و اندیشه و رفتار و زندگی خویش و جامعه‌ای را نابهنجار می‌سازند. قرآن را با تحریف معنوی و امام را با تحریف شخصیت، از راه جمود و تحجّر و ایستایی در بینش‌ها، مهجور می‌سازند. بی گمان یگانه شرط سلامتی جامعه اسلامی، نگهبانی و پاسداری از حقیقت قرآن و شخصیت حقیقی توست.

قرآن، استعداد پایان ناپذیر و دریای بی انتهاست. و تو مستعدترین و آگاه‌ترین کس به ژرفای شگفت انگیز آنی.

مستی به چشم شاهد دل‌بند ما خوش است زان رو سپرده اند به مستی زمام ما^۵ قرآن در برابر معاندان، مخالفان و افراد بی تعصب، هم‌آورد خواه و شجاع‌ترین منطق‌ها را داراست و تو مظهر شجاعت، تحمل و هم‌آورد خواهی قرآنی.

جان فدای دهنش باد که در باغ نظر چمن آرای جهان خوشتر از این غنچه نبست^۶ قرآن بیانگر ویژگی‌های متعالی نازل کننده خویش و تو آینه تمام نمای آفریدگار خودی.

۱. حجر/ ۹.

۲. حافظ، ص ۱۵، غزل ۱۸.

۳. بقره/ ۲.

۴. اسری/ ۹.

۵. حافظ، ص ۹، غزل ۱۱.

۶. حافظ، ص ۱۹، غزل ۲۴.

زمزمه‌های انتظار

قال عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «كِتَابُ الرَّجُلِ عُنْوَانُ عَقْلِهِ وَبُرْهَانُ فَضْلِهِ».^۱ نوشتار هر کس، بیانگر خرد و آشکار سازنده فضل اوست.

وجود تو در این سرا، نشانه نیک فرجامی آفرینش دنیا است و به یمن ظهور و حضور و مدینه فاضله تو، بشر عاقبت به خیر خواهد شد.

تو را در این زمانه، گسترده‌ترین و پُر نعمت‌ترین سفره میهمانی الهی می‌خوانم و می‌دانم. جوهره ماندگاری یک چیز به سودمندی و نیازمندی به آن است، بی گمان، جوهره وجود تو، سودمند و گستره جامعه بشری، تو را حاجتمند است که از دیر باز، ماندگاری. «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».^۲ ماندگار خدا، برای شما خیر. سودمند و مورد نیاز. است، اگر باور کنید.

به نیم نگاهی از تو، دید من، فراخ و فراگیر می‌شود، شناختم از انسان و جهان، دگرگون می‌گردد و از یک سویه نگری و هم داستان شدن با اندیشه‌های کژ و درهم و جزیره ای، رهایی یافته، خدا و جهان و خویشتن را آن گونه که باید می‌یابم.

دست تهی به درگهت آمده‌ام امیدوار لطف کن ارچه نیستم در خور مرحبای تو^۳
تو پرتوبخش‌ترین مشعل فروزان، فرهیخته‌ترین و شورانگیزترین رهبر و همراه، بهترین وسیله برای دست یافتن به اهداف انسانی و کوتاه‌ترین راه و مطمئن‌ترین آن برای زندگی ایده آل بشر و نزدیک شدن به خدای متعال هستی.

جهانت به کام و فلک یار باد جهان آفرینت نگهدار باد^۴
جهان آفرینت گشایش دهداد که گروی ببندد که داند^۵ گشاد؟^۶

تو آنی که نام و یاد و حرمت حضور نگاه تو، انسان باورمند را از هوس هایش باز می‌دارد

۱. غررالحکم، ص ۴۹، حدیث ۲۸۹.

۲. هود/ ۸۶.

۳. عراقی، ص ۲۰۶.

۴. بوستان سعدی، ص ۲۰۷.

۵. در برخی از نسخ، «نشاید» آمده است.

۶. همان، ص ۳۲۹.

درباره کتاب

و او را از گرایش به افراد و رفتار آلوده، ناپسند و ناسازگار، رهایی داده و زندگی صادقانه را با رویکردی عقلانی و عرفانی به او می‌بخشد.

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم دولت دراین سراوگشایش دراین دراست^۱
چاره تویی، بیچاره آن که مهدی نخواهد.

بی تو، سود چه سود؟

من ایرانی ام، مسلمانم، مذهبم شیعی است و زنده بودن را از پس یازده روشنایی باور دارم و همه مردم گیتی را به جرگه این میهمانی فراخوانده و بر جوار این سفره آسمانی شرکت می‌دهم. به راه ناصواب رفته است آن که باورش را در کپر تعصبات باطل حبس کند؛ گرد تو سنگ چیده یا پَرچین کشد و بخیلانه، تو و این همه خوبی هایت را تنها از آن شیعه و قلمرو ویژه بداند. مهدی را آن گونه که سزای اوست نشناختند.

از باورم به تابش امامت و رهنمونی تو شادمانم و در رواق حضور تو از این عقیده به خود می‌بالم.

گره‌های زلف تو، به کمند می‌ماند و خال تو، به دانه‌ای که دست آفرینش، به زیبایی، ماهرانه و رندانه در سیمایت تعبیه نموده و مشتاقانِ پَرگشوده به سوی تو را مجذوب روی دلبرانه ساخته است.

ای که در زنجیر زلفت جای چندین آشناست خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب^۲
تو را که هماره دلت از مهر الهی می‌تپد، بسیار دوست می‌دارم.

ما نه رندان ریاییم و حریفان نفاق آن که او عالم سراسر است بدین حال گواست^۳
در پهنه گردون، دوست داشتنی‌تر از تو کیست؟

نسگرد دیگربه سرواندر چمن هر که دید آن سرو سیم اندام را^۴
بی نور نگاه تو، نه می‌بینم و نه به دیده می‌آیم؛ چه، بی تابش آفتاب، هیچ کس نمی‌بیند

۱. حافظ، ص ۲۸، غزل ۳۹.

۲. حافظ، ص ۱۲، غزل ۱۴.

۳. حافظ، ص ۱۶، غزل ۲۰.

۴. حافظ، ص ۷، غزل ۸.

زمزمه‌های انتظار

و دیده نمی‌شود.

شهرتِ گمنامانِ پهنه انتظار، تویی.

تنها فانوس هدایت و رهایی در امواج سهمناک تاریکی معاصر، تویی.

«هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ»^۱ [او] برای خودنگهداران، همانان که

غیب [حجت غائب] را باور دارند، راهبر است.

با تو عمر دراز هم کوتاه است.

من به ناز تو می‌نازم، «آیِ تِ بِلاره»^۲.

راهبری و انسان‌گرایی الهی تو از نوع دیگر است؛ تو را با جان و دل کار است نه با رنگ

و گل.

دوستی و مهرورزی با شما اهل بیت علیهم‌السلام گوهری ارزنده، اکسیری سازنده و محرک و عنصری

توانمند برای سعادت و پیشرفت بشر است.

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور داریدم که اینم مذهب است^۳

پژواک آوایت، راه می‌نمایاند، نگاهت، نیرو می‌دهد و همراهی ات تأیید رهرو و تسکین

تألمات دل است.

ما را بر آستان تو بس حق خدمت است ای خواجه باز بین به ترخم غلام را^۴

تویی شناساننده ناشناس و پیداتر و نمایان‌تر از هر شناس.

همه در راه و راه می‌جویند از غمت آه‌آه می‌گویند

قطع این ره به راه پیمایی کی توان گر تو راه ننمایی

بنما ره که طالب راهم ره به سوی تو از تو می‌خواهم^۵

تو منظومه هوش، دریچه شعور، احساس گشوده، راز نامیرا، دریای گوهر، مرز باور، زمزمه

۱. بقره/ آیات ۲ و ۳: از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که مقصود از غیب در این آیه حجت غائب علیه‌السلام است. رک: بحارالأنوار، ج ۵۱، ص ۵۲، حدیث ۲۹.

۲. یا «آیِ تِ بِلاره»، در گویش مازندرانی یعنی: بلای تو به من برسد و من به فدای تو.

۳. حافظ، ص ۲۳، غزل ۳۱.

۴. حافظ، ص ۷، غزل ۷.

۵. سراینده‌اش را نیافتم.

درباره کتاب

بشارت، آفتاب دانایی، از جنس نبوت و زبان قرآنی.

تو کتابی در تو مسطور است عالم هر چه هست چیست آن کو در کتاب و لوح تو مسطور نیست^۱

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ»^۲ ای مردم، از جانب پروردگارتان برای شما پند و اندرز و شفای آن چه در دل دارید و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان، آمده است.

«قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَكُنْ أَبْصَرَ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَ مَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيفٍ»^۳ از جانب پروردگارتان برای شما، بصائر آمد. پس هر کس بینایی یافت به سود او و هر کس نابینا بماند، به زیان او است و من نگهبان شما نیستم.

اگر در کشاکش زندگی، همه چیز به فدای دین و دین داری باید، پس به فدای تو که تو، دینی و دینداری.

تو را به انتظار نشسته‌ام که دادپرور و عدالت گستری و پیشاپیش دادخواهان، مظلوم نواز و ستم ستیزی.

جان روز و جان شب ای جان تو انتظارم انتظارم روز و شب^۴

۱. سراینده‌اش را نیافتم.

۲. یونس / ۵۸.

۳. انعام / ۱۰۴.

۴. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۱۵۸، غزل ۳۰۲.

شام هجران

در این بخش، از عصر دورافتادگی و تنهایی، از کردار و اخلاقی بایسته فردی و اجتماعی، از چگونه باید بودن و زیستن شایسته در زمانه غیبت سخن رفته است، روزگاری که جولانگاه اندیشه‌های چندی‌آور و نارس شده، زمانه‌ای که رفتارهای آشفته و سرگردان می‌پروراند و چالش‌ها و تنگناهایی را فراروی راستی‌ها و درستی‌ها نهاده و تاریکی و کژی و گریز از حقایق را به ارمغان آورده و مکث آفتاب را در پس ابرهای تیره و تار سبب شده است. شام هجران، تلخ‌ترین گاهی است که انسان بر کام زمان و زمین و زندگی خویش روا داشته است.

شامم سیه‌تر است ز گیسوی سرکشت خورشید من برای که وقت دمیدن است^۱
روز میلادت همه در شور و شعف، شاد و خرسند که تو آمدی و من هنوز با دیده‌ای
اشکبار، نشسته به انتظار که بیایی.

باز آنکه از فراق توای مهر جانفروز صبح زمانه، تیره‌تر از شام ماتم است
باز آی و باز گیر ز اهریمنان نگین ای آن که نقش خاتم تو، اسم اعظم است
باز آی و روح در تن این مردگان بدم ای آن که زنده از دمت عیسی بن مریم است
باز آی ای طبیب روان‌های بیقرار بر خستگان غمزده، لطف تو مرهم است^۲
هر چند پای جانم به خارهای تنیده، خلیده است، اما عهدم با خدای عزیز این که خار از
پای دگران درآرم نه آن که بگذارم؛ و به هوش باشم که گاه حتی گمانی، خار است.

فرض ایزد بگزاریم و به کس بد نکنیم وانچه گویند روا نیست نگوییم رواست^۳
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»^۴ ای اهل باور از بسی

۱. حضرت آیه الله خامنه‌ای.

۲. محمود شاهرخی «جذبه». رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص ۲۰ و ۲۱، غزل «کعبه امید».

۳. حافظ، ص ۱۶، غزل ۲۰.

۴. حجرات / ۱۲.

شام هجران

گمان ها دوری کنید؛ چه پاره‌ای از گمان‌ها، گناه است.

آن گاه که فرا روی تو از رنج‌ها و شکنجه‌های طاقت فرسای درونی‌ام باز می‌گویم، از تنهایی و بی‌کسی، رهایی یافته و به آرامش می‌رسم، پس اگر به نگاه و خشنودی تو دست یابم، چه حالی خواهم داشت؟!

گوشه‌گیران انتظار جلوه خوش می‌کنند برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن^۱
«اللَّهُمَّ ارِنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَاکْضِلْ نَاضِرِي بِنَظَرَةٍ مِنِّي أَلَيْهِ»^۲ بارالها، آن چهره ارجمند

و جبین درخشان و ستوده را به من بنمایان و دیده‌ام را به دیدارش سرمه کش.

کدام دیده بی‌ترنم حضور و ژرفای نگاه تو، مضطرب، کم سو و بی فروغ نیست و بی واسطه فیض تو به عالم متعالی ره یافته و از حقیقت‌های فراسویی، قَبَسی برگرفته است؟

چشم‌هایم را می‌نوازم که هجران کشیده، می‌بارند و بخیل نیستند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
یعقوب‌وار و اسفاها همی‌زنم دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست^۳
پروانه بال‌هایش، سوداگرانه گرد آتش چراغ سوخت و منتظران حقیقی، خاطرخواهانه در آرزوی نیل به ساحت تو از داغ اندوه فراق شعله‌ورند.

بشدی و دل‌ببردی و به دست غم سپردی شب و روز در خیالی و ندانمت کجایی^۴
به یمن نگاه تو برآنم تا در زندگی جمعی خویش، جوانمردانه گام نهم، گرد حق ناشناسان ناسپاس نگردم، حقوق نمک را به جای آرم و همواره حرمت انسانیت‌م را به یاد دارم.

بر آنم تا همواره زندگی‌ام را ثابت قدم بگذرانم و در پی اثبات خود به دیگران نباشم.
تا میکده باز است و مرا وقت نیاز است بس مغتنم این فرصت و من پا بگذارم^۵
بر آنم که به کردار نیک و نیک نامی تو اقتدا کرده، زمانه‌ام را نه با تحمیل که به تحمّل، پیش برم، تا چگونگی اندیشه و زیستنم باری نهاده بر دوش دیگران نباشد و من رها از ستم

۱. حافظ، ص ۲۶۹، غزل ۳۹۰.

۲. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۳. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۴. سعدی، ص ۵۹۹، غزل ۵۰۵.

۵. نگارنده.

زمزمه‌های انتظار

و پرسش و نکوهش وجدان خویش و نفرین دیگران بگذرانم.
بر آنم تا به نوبه و با توبه خویش در گاهِ سحر نیز با تو همگام شوم و به ساحت و جرگه
حال و حضور و سجده و نجوای ملکوتی و تسلابخش تو نائل گردم و تو در آن دم از من هم
در این تنهایی، نامی بری و به دعا نوازشم کنی.
بر آنم که نمازهایم را در گاهِ آغازین ادا کنم؛ زیرا بر این باورم، تو در، گاهِ فضیلت، به
نماز ایستاده‌ای.
به تجربه دیده و دریافتم آن که در جوانی از خود مراقبت نکند، در دوران پیری و
ناتوانی‌اش، این مهم محقق نخواهد شد.
از استادم آموخته و به دل آویخته‌ام که "جهان در مَرآ و مَنظر اولیای کُمل و خُلص الهی
است." پس به هوش باشم از اول که دل به هیچ نسپارم و به خلوت و دَغَل و حيله و خیانت
و گریزگاهی، سرگرم و شادمان نگردم.
از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است^۱
آن که تعقل نکند و تو را نشناسد و جانش به تو تعلّق نگیرد، به صنعت و صدایی از
گوساله‌های نوین سامری، دل خوش می‌شود؛ راه را گم می‌کند و از فرمان‌ها و پیغام‌های
فراسویی باز می‌ماند و تو را رنجور می‌سازد.
فیضی، نشود خاتمه ما به هدایت گر ختم امامان هُدی را شناسیم^۲
قَالَ الصَّادِقُ (ع)؛ «مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ الْجَاهِلِيَّةِ». هر کس
امام زمانش را نشناخته بمیرد به مرگ جاهلیت، مرده است.
تاریخ، در عصر کنونی، جایگاه تو و در جای خویش با تو بودن را به ما می‌آموزاند.
خوش به جای خویشتن بود این نشستِ خسروی تا نشیند هر کسی اکنون به جای خویشتن^۳
دریغ و حسرت بر جان آن کسی که تو را نپسندد، از تو بد بگوید و تو را در کردار و گفتارش
نادیده انگارد و انکار کند.

۱. حافظ، ص ۲۵، غزل ۴۸.

۲. دیوان اشعار، فیضی.

۳. حافظ، ص ۲۶۸، غزل ۳۹۰.

شام هجران

شکر ایزد که ز تاراج خزان رخنه نیافت بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت^۱
از رحمت و نوازش تو، دور است آن که به نام هوش و زیرکی و با آرزوی تهی برای
ایجاد رفاه و آسایش اهل و عیال، یک بار به دنیا آمدن زن و فرزندانش را با لقمه‌های حرام،
آلوده سازد و آنان را به سوی تباهی هولناکی رهنمون شود.

«فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۲ انسان باید به خوراک خویش نگاه دقیق کند.

نشانه و لازمه مهر ورزی با شما، شایستگی و خود ساختگی و ترک خیانت و آزار به دیگران
است. آن که بی راهه را راه، هرزگی و فروپاشی اخلاقی‌اش را عشق و باز فرجام خویش را
رضایت و وصال شما می‌داند، بیشتر به خطا رفته و خود را از ساحت و جرگه مهر شما دورتر
ساخته است.

با دو قبله در ره توحید نتوان رفت راست یا رضای دوست باید یا هوای خویشتن^۳
حافظ هر آن که عشق نورزید و وصل خواست احرام طوف کعبه دل بی‌وضو بیست^۴
آن که همواره در کوشش خویش، سر در آبشخور نفاق و دورویی دارد و از درون، پیوند
خود را با تو گسسته است و دروغ را یک سیاست، تحلیل و نیاز می‌داند و تهمت را راهکار
و مجاز می‌انگارد و زندگی‌اش را بر پایه‌ای پوشالین، بنا نهاده و وجودت را سپر خویش
می‌خواند و می‌داند، بی راهه می‌پیماید که این بیمارگونگی و انحطاط و وارونه کاری‌اش را
هوش و زیرکی بر می‌شمرد و گریزگاهی از تأیید تو می‌سازد و در گاه لغزش و افتادگی، سخت
بیهوده، مهر و نوازش تو را انتظار می‌کشد و خود را نیک فرجام می‌پندارد. آن هوش که با بال
صداقت، پَر نزند، بار است.

گر مسلمانی به این است که حافظ دارد آه اگر از پی امروز بود فردایی^۵
«كُلْ نَفْسٍ مِمَّا كَسَبَتْ رَهِيْنَةً»^۶ هر کسی، گروگان عمل خویش است. هر کسی آن

۱. حافظ، ص ۱۵، غزل ۱۸.

۲. عبس / ۲۴.

۳. سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، ص ۴۸۸.

۴. حافظ، ص ۲۲، غزل ۳۰.

۵. حافظ، ص ۲۴۹، غزل ۴۹۰.

۶. مدثر / ۳۸.

زمزمه‌های انتظار

دِرَوْدِ عاقبت کار که کشت.

بی گمان، زیارت شما، نشانه رضایت تان نیست. چه انسان، بی مراقبت و بدون بازگشت از گذشته پلشت، با زیارت و تظاهر به سر سپاری و شایستگی، خود را همگون و همبسته نُزْهَتِ اهل بیت علیهم‌السلام نمایانند، پاره سنگ سختی را می‌ماند که در جوار چشمه زلالی پای نهاده، سیر آن را منحرف ساخته و از آن، جرعه‌ای هم ننوشیده باشد.

«فَهِیَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً»^۱ مانند سنگ یا سخت‌تر از آن.

«رَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأْنَنُوا بِهَا وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ»^۲ به زندگی دنیا راضی شده به آن دل خوش داشتند و از آیات ما غفلت ورزیدند.

عنایتی که کیمیای هستی و آسایش دو گیتی‌ام چونان بندگان حقیقی، خشنودی خداوند و خرسندی تو باشد.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»^۳ هم خدا از آنان خشنود است و هم آنها از خداوند، این است رستگاری بزرگ.

«رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»^۴ هم خدا از آنان خشنود است و هم آنها از خداوند. آنان «حزب الله» هستند و آگاه باشید که «حزب الله» از رستگارانند.

بی راهه می‌پیماید آن که آگاه می‌شود، ولی انکار می‌کند و به نام و یاد و خواسته تو بی اعتنا است و در خیالش می‌لولد و بر طینت خود می‌تند و به عادت خویش می‌رمد. طاعاتِ منکران محبت، قبول نیست صدبار اگر به چشمه کوثر، وضو کنند^۵ تو خود گواهی که به خاطر خشنودی تو، خاطر خواهانه با اختیار و توانمندی خویش، از چه چیزهایی گذشتم.

۱. بقره / ۷۴.

۲. یونس / ۷.

۳. مائده / ۱۱۹.

۴. مجادله / ۲۲.

۵. سراینده آن را نیافتم، اما مصرع دوم را در دیوان محتشم کاشانی دیده‌ام. مصرع اول آن: «از روی زاهدان نرود گرد تیرگی» بوده است. رک: محتشم کاشانی، دیوان، به کوشش مهرعلی گرکانی، ص ۴۰۳.

شام هجران

ترسم این قوم که بر دُرْدگشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را^۱
در هیچ جای زندگی تو و پدرانت، شما را علی‌رغم دارابودن روحیه ظلم ستیزی از پی
انتقام شخصی نیافتم. از این رو بر آنم که با الگوپذیری از شما و به دور از جبرگرایی، برخی
از چیزها، مثل انتقام شخصی را بر عهده روزگار بگذارم و چونان شما بگذرانم.

از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان باشد کز آن میانه یکی کارگر شود^۲
از کران تا به کران لشکر ظلم است ولی از ازل تا به ابد فرصت درویشان است^۳
از تو جدا خواهم بود اگر ساده اندیشانه و پُرسه زنان در گیراگیر زندگی ام، خود را نجات
یافته و خوش فرجام گمان برم و شُگن‌ها و آزمایش‌های جوراجورِ فراروی خود را جدی
نینگارم و مغرورانه و بی‌خبر و در خیال بگذرانم.

دریافتم که باید همواره خردورزانه به دین، پناه برد؛ چه در تمام شرایط، اقتضائات،
نیازمندی‌ها، توفان‌ها، جزر و مد‌ها، کهنه و نو شدن زمان و در کنار بینش‌ها، کنش‌ها و
منش‌های گوناگون با خاستگاه و اصالتی که دارد، سالم و بی‌عیب مانده و همگام،
نگهدارپذیرفتگان خود بوده است.

زهی نیک بختی آن دل را که از جذبه نگاه تو، سعه و مدّ یافته و از جزر خواهش‌های
نفس رهاست.

شهدای ما، یادواره ایثار و دیگرگرایی و یادمان ظهور تو هستند.
آنان که از جام سیره اجداد تو، طعم بهجت انگیز عدالت را چشیده اند و اندیشمندانه با
بینش‌ها، کنش‌ها و منش‌های تعالی خواهانه شما خو گرفته اند، روا نیست که ناسپاس شده،
به اشتباه، جز تو، دیگری را انتظار کشند.

کسی که بر لب کوثر چشید جام مراد دهان خویشتن از آب شور تر نکند^۴

۱. حافظ، ص ۸، غزل ۹.

۲. حافظ، ص ۱۵۳، غزل ۲۲۶.

۳. حافظ، ص ۳۵، غزل ۴۹.

۴. سراینده‌اش را نیافتم.

زمزمه‌های انتظار

بی راهه رفته و می‌روند، آنان که با نام تو، دانسته یا ندانسته، دیگری را مهدی موعود و منتظر خوانده و می‌خوانند.

«وَلَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ»^۱ احدی از این امت با آل محمد قابل قیاس نیست.

«لَا تَصْلُحُ عَلَى سِوَاهِمُ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ مِنْ غَيْرِهِمْ»^۲ جامه امامت جز بر تن آنان شایسته نیست و غیر آنان کسی سزاوار این مقام نمی‌باشد.

«فِيهِمْ كَرَامَةُ الْقُرْآنِ وَهُمْ كَنْزُ الرَّحْمَنِ»^۳ ستایش‌های قرآن در باره آنان است و آنان گنج‌های خدای مهربان اند.

«بِهِمْ عَادَ الْحَقُّ فِي نِصَابِهِ وَانْزَاخَ الْبَاطِلُ عَنْ مَقَامِهِ وَانْقَطَعَ لِسَانُهُ عَنْ مَنَبَتِهِ»^۴ حق به وسیله آنان به جای خود باز خواهد گشت و باطل از جایی که قرار دارد دور شده و زبانش از بیخ بریده می‌شود.

هر که با آل خدا در افتاد، بر افتاد و آن کس که با شما در آمد، بر آمد.

ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی تا ببوسم همچو اختر خاک ایوان شما^۵
«حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيَعْلَعُونَ مَنْ هُوَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضْعَفُ جُنْدًا * وَ يَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى...»^۶ تا وقتی آن چه به آنان وعده داده شد: یا عذاب یا قیامت [قیام مهدی] را ببینند؛ پس به زودی می‌فهمند که چه کسی جایگاهش بدتر و چه کسی لشکرش ناتوان‌تر است و خداوند کسانی را که هدایت یافته اند بر هدایت شان می‌افزاید.

«قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ»^۷ ای پیامبر، بگو که روز

۱. ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۸، خطبه ۲، ش ۶۱۳.

۲. ترجمه نهج البلاغه، ص ۱۸۸، خطبه ۱۴۴، ش ۴.

۳. ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۰۲، خطبه ۱۵۴، ش ۴ و ۳.

۴. ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۳۸، خطبه ۲۳۹، ش ۲.

۵. حافظ، ص ۱۱، غزل ۱۲.

۶. مریم / ۷۵ و ۷۶: از امام صادق ﷺ روایتی است که این آیه را به زمانه و شرایط قیام امام مهدی ﷺ تفسیر کرده اند. رک: الکافی، ابی جعفر محمد کلینی، ج ۱، ص ۴۳۱، حدیث ۹۰.

۷. سجده / ۲۹: از امام صادق ﷺ روایت است که یوم الفتح (روز پیروزی) همان روز چیرگی امام مهدی به دنیا است. رک: تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف الدین، حسینی استرآبادی، ص ۴۳۸.

شام هجران

پیروزی [مهدی] دیگر ایمان آوردن برای کافران سودی ندارد و به آنان هیچ مهلت داده نمی‌شود.

چرا تو را از یاد برم که تو به یک چشم برهم زدن، پیروان دل خواست را فراموش نمی‌کنی و خاطرخواهانه و بزرگوارانه آنان را رهنمون می‌شوی؟

«اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ أَوْسِعْ مَهْجَهُ»^۱ بارالها، فَرَجَش را نزدیک، ظهورش را آسان و راهش را هموار و فراخ گردان.

تو ناپدید نشده‌ای، بلکه ما با انگاره‌های موهوم و کردارهای کژ، گم شده و تو را فراموش کرده ایم، مددی که خود را بیابیم و تو را به یاد آوریم و بیشتر بشناسیم. "مضطرب حال مگردان من سرگردان را."^۲

تو در باغ نظر، صید اهل نظری و دور نیستی، من خسته رنجور و بیچاره شب زده، کورم. بی مهر رخت روز مرا نور نماندست وز عمر، مرا جز شب دیجور نماندست^۳
تو خود گواهی که از دوستی با حق ناشناسان زهدفروشی دیوسیرتِ نااهل، دوری جُستم و بیزارم.
«أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۴ به خدا پناه می‌برم این که از گروه نادانان باشم.

غریبی، بی نصیبی، مانده در راهی،

پناه آورده سوی سایه سدری،

ببینش، پای تا سر، درد و دلتنگی ست.

نشانی‌ها که در او...^۵

آرزومندم که هماره، فروغ دل و جان تو از حسادت و زخم دیده‌های خوار و آسیب خنجر
فتنه‌های فسون بار روزگار در امان باشد.

ای قصر دل افروز که منزلگه انسی یا رب مکناد آفت ایام، خرابت^۶

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۲. حافظ، ص ۸، غزل ۹.

۳. حافظ، ص ۲۷، غزل ۳۸.

۴. بقره/ ۶۷.

۵. اخوان ثالث.

۶. حافظ، ص ۱۳، غزل ۱۵.

زمزمه‌های انتظار

سلامت همه آفاق به سلامت توست به هیچ عارضه شخص تو دردمند مباد^۱
«يُرِيدُونَ لِيُظْفِقُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاجِهِمْ وَ اللَّهُ مُنِمْ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ»^۲ آنان می‌خواهند
به بازدم دهانشان، نور خداوند را خاموش سازند، ولی خدا نور خویش را تمام کند،
هر چند افراد بی‌ایمان، خوش نداشته باشند.

تو خود گواهی که در مواجهه با همت، آشنایی، دوستداری، همگامی و انس دیگران بویژه
جوانان با تو، چه سان به ابتهاج آمده، خرسند شده و آرام می‌گیرم. «سُبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳.

همه در پهنای این گیتی، نان خور و میهمان تو به شمار می‌آیند، جز آن که شکمش را با
لقمه‌های حرام، انباشته سازد و زندگی‌اش را به ناروا بگذرانند.
سعادت‌مند آن کس که آموزه‌های قرآن کریم را از دهان و زبان شما برگرفته، چونان گوهری
منظوم برگردن زندگی خویش آویخته و چشمان اهل آسمان را خیره ساخته است.
نیک بختِ خوش طالع آن کس که با نگهبانی از جان و نگهداری از رفتار خویش،
طلسمات را گشوده، دست به گنج خشنودی تو رسانده است.

نیک بختِ خوش فرجام آن کس که تو را بخواهد و خواسته‌اش به اجابت رسد.
هر کس ز درِ تو حاجتی می‌خواهد من آمده‌ام از تو، تو را می‌خواهم^۴
بی‌حضور و کشش تو، مرده‌و‌شی، بختکوار، جهان را در بر می‌گیرد؛ خداگرایی واژگونه
می‌شود؛ کوشش‌ها را در کام خود فرو می‌برد و مردم را بر سفره سطحی نگری، خرافه‌سازی
و افسانه پردازی می‌نشانند.

ورطه‌های تاریک غفلت، ما را از نزدیک شدن به تو نیز دور می‌دارد و بی‌اعتنا به بَلَدِ راه،
از جاده آشنا به بی‌راهه روانه می‌سازد.

۱. حافظ، ص ۷۳، غزل ۱۰۶.

۲. صف / ۸.

۳. «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحِ وَ رَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجاً فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ
كَانَ تَوَّاباً». قرآن کریم، سوره نصر.

۴. سید حسن غزنوی، دیوان اشعار.

شام هجران

«وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ»^۱ آنان در دامان غفلت، ثابت قدم نیستند و دور می‌شوند.
دوست نزدیکتر از من به من است وین عجبت‌ر که من از وی دورم
چه توان با که توان گفت که یار در کنار من و من مه‌جورم^۲
هر که ستیغ فہم‌ش بیش، لحظه‌ها و نغمه‌های رنج‌وریش بیشتر؛ جان و دارایی و تبارم به
فدایت، تو که در این میانه آگاه‌ترینی، چه حالی؟

هر که او بیدارتر پُردردتر هر که او آگاه‌تر رخ زردتر^۳
چشمان مضطرب و جویای بشر، کم سو و اشک آلود، وامانده و سرخورده از آسیب دشنه
و فتنه‌های روزگار، به ندایی درونی و فراسویی، امیدوار، آموزه‌ها و نویدبخشی ادیان و
مذاهب را دانسته یا ندانسته، نجات بخشی تو را به انتظار نشسته است.

شام بخت‌تیره گون چون چیره شد بر روزگار نقطه امید و مفتا‌قی که می‌گویند تویی^۴
آن که در رخداد‌های تلخ زندگی از صبوری و شکیبایی می‌گریزد، از عطایای خدای تعالی
برای اهل شکیب، بی خبر بوده و خود را بی بهره و محروم ساخته است.

گندمی را زیر خاک انداختند پس ز خاکش خوشه‌ها برخاستند
بار دیگر کوفتنش ز آسیا قیمتش افزود و نان شد جانفزا
باز نان را زیر دندان کوفتند گشت عقل و جان و فہم سودمند^۵
شیرین‌تر و خوش گوارتر از اخلاص و کار برای خدای عزیز نیافتم. «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۶
بر این باورم که اگر نمازم در شرایط و انفسا و تنگناهای زندگی، راهی عملی فرارویم
نگذارد و مرا از کژی‌ها دور نساخته با عالم متعالی، آشتی ندهد و کاستی‌های روح و روانم
را نیز برطرف نسازد، بر ایستایی و لغزشم خواهد افزود.

۱. انبیاء / ۱.

۲. سراینده‌اش را نیافتم.

۳. مثنوی معنوی، مولوی، دفتر اول، «اعتراض مریدان بر خلوت وزیر»، ص ۳۳، ش ۶۳۷.

۴. نگارنده.

۵. مثنوی معنوی، دفتر اول، «آمدن مهمان پیش یوسف علیه السلام و تقاضا کردن یوسف از او تحفه و ارمغان»،
ش ۳۲۳۱۳۲۳۳.

۶. حمد / ۱، زمر / ۷۵ و غافر / ۶۵.

زمزمه‌های انتظار

هر رهروی، لحظه‌های غمناکی دارد که آبستن پیغام و فیضی فراسویی است. عوام در این گاه برای رفع دل‌تنگی با ناآشنایی بی‌خبرتر از خود به سخن می‌نشینند و یا به تفریح و تفرج، زمان فیض را سپری می‌کنند، اما خواص با مراقبت، دم فروبستن و شکیبایی و با واسطه و آشنایی تو به آسمان راه می‌یابند و به قدر ظرفیت و قابلیت خویش، بهره‌ای می‌برند.

«أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً أَفْسَلَتْ أَوْدِيَةً بِقَدَرِهَا»^۱ خداوند از آسمان ابری، آب می‌فرستد و در هر باریکه‌ای به قدر ظرفیتش، جاری می‌شود.

دل خرابی می‌کند دلدار را آگه کنید زینهارای دوستان جان من و جان شما^۲ فی حَدِيثِ الْقُدْسِيِّ: «إِنَّ لِلَّهِ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ لَا فَتَرَصَّدُوَالَهَا»^۳ گاه در زندگی تان، نسیم‌هایی از سوی خداوند می‌وزد، آگه باشید و آن را دریافت کنید.

می‌دانم که زمین، گهواره من است و من چون به راه رفتن، نزدیک شوم مرا از آن جدا خواهند ساخت.

آموختم که هر حرفی را، هر جایی نگویم تا، کسی رهنم نشود.

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات بخواست جام می‌و گفت راز پوشیدن^۴ در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می‌خواهد لب خاموش را^۵ هر که را دوست می‌داشتم به میهمانی سفره سحرش فرا خوانده، او را به یادگار گفته‌ام: هان، هر چه می‌خواهی خبر، گاه سحر.

سودمندترین نوبت و مجال را گاه سحر یافتیم؛ سحر، مادر فرصت‌ها و گاهواره رحمت و آرامش است و چه عطشناک و مهربانانه، بیدارانش را به آغوش می‌کشد. چه گوارا است که جوانی از خواب شیرین شبانه خویش بکاهد، هنگام سحر برخیزد، طهارت بگیرد، به نماز بایستد، سر بر خاک نهد و هم گام با تو، الله، الله بگوید و بر مرکب راهوار شب، سوار شود

۱. رعد/ ۱۷.

۲. حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۲.

۳. بحارالأنوار، ج ۷۴، ص ۱۶۸، روایت ۲.

۴. حافظ، ص ۲۷۱، غزل ۳۹۳.

۵. ملاصدرا.

شکوه‌ها

و روزش را بی‌فروزد.

سوز دل، اشک روان، آه سحر، ناله شب این همه از نظر لطف شما می‌بینم^۱
داد از ناشناسی ات و فریاد از شناختنم.
معشوق عیان می‌گذرد بر تو ولیکن اغیار همی‌بیند از آن بسته نقاب است^۲
هرگاه قرآن نمی‌خوانم و در آن نمی‌اندیشم و از آموزه‌های اعتدال بخش آسمانی آن
فاصله می‌گیرم، باورهایم در شکن‌های گونه‌گون زندگی اجتماعی، ضعیف یا دیگرگون و
پراکنده می‌گردد، افراط و تفریط بر ذهن و روانم سایه می‌افکند و مرا رنجور و ناشکیب با
کامی تلخ در زندگی، رها می‌پژمراند.
«خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اذْكُرُوا مَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»^۳ با قوت آن چه را به شما
دادیم، بگیرید و آن چه در آن است را به یاد آرید، باشد که خود نگهدار شوید.
یقین ما، عطشناک، چشمه حضور تو را چشم به راه است و جنینوار زیست گاهی فراخ را
به انتظار نشسته است.

هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی برسد زمان دولت بکند خدا خدایی^۴

شکوه‌ها

در این بخش به شکوه‌ها و دلتنگی‌های عصر انتظار پرداخته‌ام. گلایه در حضور محبوب،
شاید دور از ادب به نظر آید و برخی از دوستداران محبوب را بیشتر رنجیده خاطر سازد،
اما از نگاه تمنای هیچ شیفته‌ای پوشیده نیست که ساحت محبوب، جرگه پناه و آرامش و
امیدواری است، و شکوه‌های راهروان دل‌داده در این میانه از شکن‌های پیچاپیچ فرارو و
آزارهای جوراجور، آه تلخ و شعله‌های آتش گداخته‌ای را می‌مانند که اگر در نهان خانه دل
به جبر نگاه داشته شوند و در جوار دلداری، بازگو و به سردی و شیرینی مبدل نگردند، بیم آن

۱. حافظ.

۲. حافظ، ص ۲۱، غزل ۲۹.

۳. بقره / ۶۳ و اعراف / ۱۷۱.

۴. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۱۰۵۱، غزل ۲۸۳۷.

زمزمه‌های انتظار

می‌رود که کام جسم را ناگوار و درونگاه جان را به آتش دل، شعله‌ور و دوداندود سازند و روان آدمی را سرگردان نمایند.

ز جهل مردم خامم که دل شکسته و بالم تو صبر و خون جگر را خدا کند بپذیری
به جرم بت شکنی من در آتش دون فتادم نشسته باغ شرر را خدا کند بپذیری^۱
بخوان، از اشکم بخوان، تحمل را، صبر را، انتظار غریبانه را.

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تودانی^۲
«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقَدْ نَبَّيْنَا صَلَوَتَكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَغَيْبَةَ وَلِيِّنَا وَكَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ
قِلَّةَ عَدَدِنَا وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا وَتَظَاهِرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاعِنَّا عَلَى
ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ وَبِضَرْ تَكْشِفُهُ وَنَصْرٍ تُعِزُّهُ وَسُلْطَانٍ حَقٍّ تُظْهِرُهُ وَرَحْمَةٍ
مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا وَعَافِيَةٍ مِنْكَ تُلْبِسُنَاهَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ»^۳. بار خدایا، ما
از نبود پیامبر «درود تو بر او و آتش باد» و از غیبت ولی مان و از زیادی دشمنان
و کمی یار و آشوب‌های سخت و دشمنی زمانه با ما به تو شکایت می‌آوریم. پس
بر محمد و آل او درود فرست و به پیروزی از جانب خود شتاب کن؛ زیان‌ها
را برطرف ساز و با نصرتی که ما را عزیز داری و به واسطه سلطان به حقی که
آشکارش می‌کنی ما را یاری رسان و با رحمت خود ما را فرا گیر و جامه عافیت بر
ما بپوشان. به مهربانی توای مهربان‌ترین مهربانان.

می‌خواهم نزد تو شکایت آورم؛

از ستمگران نیست انگار گز رفتار؛

از دو رویی‌ها و دَغَل بازی‌های هولناک؛

از رفتارهای آفت زده؛

از دوستی‌های احمقانه؛

از ایثارهای خودخواهانه؛

۱. نگارنده.

۲. حافظ، ص ۳۳۸، غزل ۴۷۶.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

شکوه‌ها

از حرف‌های بی جا و دم فروبستن‌های هراس آلود؛
از همراهان ناآگاهِ سطحی نگر؛
از انگ‌های بی خردان و داغ‌های دل دوستان؛
از قداست‌های درهم فرو ریخته؛
از بی کسی سینه‌های پُردرد، دل‌های شکسته و سوخته و فریادهای ضجه‌های درماندگان؛
از ستم‌های قانونمند؛
از پُست‌های پست؛
از عدالت‌های یک جانبه؛
از مصلحت‌های آلوده و زیانبار؛
از بیان‌ها و نوشتارهای خوشواژه زهر آلود؛
از حقیقت‌های رنگ باخته؛
از خشونت دیو صفتان؛
از خون‌های به ناحق ریخته شده؛
از بی اثر جلوه گر شدن اشک‌ها و شکوه‌های مظلومان و یتیمان؛
از جرئت یافتن خیانت کاران؛
از حقوق وانهاده و به جای مانده بیچارگان؛
از گرسنگی‌ها و چهره‌های زرد؛
از بندها و اسارت‌ها؛
از صهیونیسم، فلسطین و غربت و مهجوریت اسلام؛
از یأس‌ها و ناامیدی‌ها؛
از پس روی‌ها و الگوگیری‌های نابجا؛
از ضعف و فتور و عقب ماندگی‌ها و تباهی‌های فخرآمیز؛
از افول و انحطاط‌های عبرت آموز؛
از پوچی‌ها، ساده اندیشی‌ها، پندارهای سست و خرافات و افسانه‌ها؛
از ساخت‌های ساختگی و پُرطننه؛

زمزمه‌های انتظار

از باورهای کم سو و دین‌های دست ساخته بی فروغ؛
از فراموش شدن عالم فرازین و هدف شدن جهانِ فرودین؛
از به حاشیه رانده شدن فضیلت‌ها؛
از محرومیت‌های دین دارانِ دل‌باخته، خردورز، انگیزه مند و پُرشور؛
از اخلاق‌های ناشایست و متعفن برون تراویده و بایسته شده؛
از فسادهای ریشه دوانیده هنجار شده؛
از دشمنان پاکدامنی و انسانیت؛
از رویکردهای شیطانی و حیوانی؛
از سازهای رونق یافته ناسازگار؛
از قریحه‌ها و چکامه‌های بدپندار و اسف بار؛
از مُدها و کرشمه‌های جوان فریب؛
از زیبا نمایان زشت کردارِ واژگونه دل؛
از حلال‌های حرام شده و از حرام‌های حلال گشته.
از جان‌های کامل نشده و مرگ‌های زود رس؛
از روزگارِ شبِ رُخسار؛
از گرفتگی و پنهان ماندن خورشید؛
از تأخیر صبح؛
إِلَيْكَ أَشْكُو بَثِّي وَ حُزْنِي. من غم و اندوهم را تنها برای تو باز می‌گویم.
سلامت را نمی‌خواهند پاسخ گفت.
هوا دلگیر، درها بسته، سرها در گریبان، دست‌ها پنهان.
نفس‌ها ابر، دل‌ها خسته و غمگین
درختان، اسکلت‌های بلورآجین
زمین دل مرده، سقف آسمان کوتاه، غبارآلوده مهر و ماه، زمستان است.^۱
«وَاعْمُرِ اللَّهْمَّ بِهٖ بِلَادَكَ وَ أَحْيِ بِهٖ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ: "ظَهَرَ الْفَسَادُ

شکوه ها

فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ. " فَاطْهَرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ بَيْتِ نَبِيِّكَ
 الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ حَتَّى لَا يَظْفَرَ بِشَيْءٍ مِنَ الْبَاطِلِ إِلَّا مَرَقَهُ وَيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُحَقِّقَهُ."^۱
 بار خدایا، به واسطه او شهرهای خویش را آباد و بندگان را احیا فرما؛ چه تو
 گفته‌ای و گفتار تو، حق است: فساد به دست مردم، در بیابان و دریا، پدیدار
 گشت. پس بارالها، ولی خویش را بر ما پدیدار ساز، هم او که پسر دختر پیامبر و
 هم نام رسول توست. تا باطل را از هم بدرد و حق را محقق و پایدار سازد..
 گوش فرا دادن به درد و رنج ستمدیده‌ای، شعله‌های درونش را فرو می‌نشانند و از سوز
 لهیب آتش دلش می‌کاهد و او را از افسردگی و پژمردگی، نجات می‌بخشد.
 لاله‌ها، شعله‌کش از سینه داغند به دشت در غمت، همدم آتش جگرانند هنوز
 آتشی را بزن آبی به رخ سوختگان که صدف سوز جهان، بدگهرانند هنوز^۲
 چه دشوار است از میان رفتارهای وارونه کاران نادان و تیر زهرآگین زبان بیگانگان، جان
 دین و ایمان به سلامت بردن.
 هر وقت آیی، برای من دیر است.
 روزی تو خواهی آمد از سوی مهربانی اما ز من نبینی دیگر ز جا نشانی^۳
 دریغ از آن گاه و زمانی که بی تو با ناآشنا به ناروایی و گراف بگذرد.
 اوقات خوش آن بود که بادوست به سرفرت باقی همه بی حاصلی و بی خبری بود^۴
 چرا آن که در پیشگاه خداوند عزیزتر است، در میان مردم، مهجورتر، مظلوم تر، محروم‌تر
 و غریب‌تر است؟!
 گر در همه شهر یک سر نیش‌تر است در پای کسی رود که درویش‌تر است^۵
 شهریار از هر کس و ناکس جفایی می‌برد ای فلک تا چند می‌خواهی عزیزان خوار داشت^۶

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۲. عباس کی منش کاشانی (مشفق)، رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص ۱۹، «سحرآموختگان».

۳. سراینده‌اش را نیافتم.

۴. حافظ، ص ۱۴۷، غزل ۲۱۶.

۵. سعدی، رباعیات، ص ۸۴۱.

۶. کلیات دیوان شهریار، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

زمزمه‌های انتظار

عزیزا، پنهان بودنت گرچه مصلحت است، ولی حق تونیست.

«بَابِي أَنْتَ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مَالِي وَ أُسْرَتِي». پدرم، مادرم، اهل و مال و تبارم به فدای تو باد.

یک لقمه پدرم آدم مرا از دامن خاستگاهم، بهشت ازل، تا دامنه این جهان پُرکشمکش فرو نهاده است، پس اگر من بی اعتنا به خواسته‌های خداوند لقمه‌های حرامی برای خود و اهل خانه، مهیا سازم، فرزندانم را به پهنه کدام فاجعه افکنده و به کدام سو گسیل خواهم داشت؟ و چه خواهد شد؟

قَالَ الْحُسَيْنُ (ع): «فَقَدْ مِلْتُ بِطُونِكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ». [ای کوفیان که خود را به تجاهل زده اید و حقایق و امام خویش را نادیده می‌انگارید] شکم‌های تان از حرام انباشته و بر دل‌های تان مهر گذارده شده است.

جگرم سوخته و گداخته از حادثه و رنج و اندوهی است که رخنه یافتگان در حوزه حکومت اسلامی، دشنه به دست و تیغ بر کف، کمان کشان و ناوک زنان در فتنه پُر آشوب سرزمین ظف، سنگدلانه با کینه دیرینه و غرور و نعره‌های مستانه، مکرر بر جان و کام و جسم و قد نازنین خوب‌ترین اهل زمان و زمین، منافقانه به تزویر روا داشته اند و ماتم و حزن و خون جگر را برای بازماندگان و آیندگان وفادار، به یادگار گذارده اند. آن خاطره عطشناک و این آه آتشناک، هیچ گاه از ذهن و روان و سینه‌ام به کنار نمی‌رود، که بر صفحه به صفحه جریده عالم، نام حسین (ع) و تأثیر مکتب او، و در سینه به سینه سوختگان مهرش، شعله یاد اوست و همواره روزگار، همدلانه از زبان‌شان، زبانه می‌کشد و هوشیارانه آموزه‌ها و عبرت‌های این قصه رمز آلود سرزمین قحط وفا را در مَرّآ و منظر خویش آویخته اند.

«وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً»^۱ و آن کس که مظلوم کشته شده ما برای ولی او حکومت [و حق قصاص] قرار دادیم، پس در قصاص اسراف نکند، همانا او مورد حمایت است.

۱. بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۸.

۲. اسرا/ ۳۳؛ از امام باقر (ع) روایت است که این آیه درباره امام حسین (ع) و حضرت مهدی (عج) نازل شده است. رک: بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۲۱۹.

شکوه ها

از دوری تو در تنگناها و دشواری های جهان سرگردان و آشوب پیشه، آواره تنم، خسته، دل و بالم شکسته و شور و شتاب و رشته اندیشه ام از هم گسسته شده و برخی از باورهایم نیز دست هایم را بسته است، اما هنوز راستین و امیدوار، من و انتظار، به خیزش و تازش و چیرگی تو بر فرومایگان و ارونه کار، در دامن تلاش تا دامنه ظهور، چشم دوخته ایم.

گرچه دوریم به یاد تو قدح می گیریم بُعد منزل نبود در سفر روحانی^۱
پیک من به سوی تو، قلب شرحه شرحه از غربت و تنهایی است که همگام با تو در پیشگاه یگانه مطلق بر دامن نسیم سحر با گونه ای تر شده از رشحه رشحه احساس، خدا را می خواند. قاصد تو بر من کیست و چه پیغامی دارد؟

با صبا همراه بفرست از رخت گلدسته ای بو که بویی بشنویم از خاک بستان شما^۲
پدران و مادرانی که رحمت شناخت تو را بر خود روا نمی دارند و تو را به اهل خانه نمی شناسانند و «لَا هَيْئَةَ قُلُوبُهُمْ»^۳ دل های شان به هوس ها سرگرم است و فرزندانشان را با آن چه از اولیای خود در خانه دیده و آموخته اند، در جامعه، بی خبر، رها شده می گذارند، چه سان عنایت و نگاه تو را سپر می گیرند و مایلند حادثه ای رخ ندهد و روح زلال و عطشناک جوان برومندشان در کوچه های هوس، با چالش های روزآمد، پیچیده و سهمناک فکری، اخلاقی و... روبه رو نشود و افق زندگی شان، تیره و تار نگردد و از این رهگذر، جان شان به هرز نرود؟

«إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ»^۴ خداوند هیچ قوم و ملتی را تغییر نمی دهد جز آن که خودشان دگرگون شوند.

چه سان جانش تهی است آن که تو در باورش منزل داری و چگونه با خاطری مجموع می گذرانند آنان که در زندگی شان از تو رنگ و عطر و نشانی نیست. آن قدر گرمند که گویا این جهان بی صاحب است.

۱. حافظ، ص ۳۳۴، غزل ۴۷۲.

۲. حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۲.

۳. انبیاء / ۳.

۴. رعد / ۱۱.

زمزمه‌های انتظار

جلوه رنج من این است که در همه‌ی مهمانی
و در آن لحظه‌ی شاهد
دوستانم ز شهادت، من بنوشند، ولی
جرعه‌ای از قَدَحَش بر لب جان من بیچاره نشد
کی نوبت ما می‌شود الله داند کی این قفس وا می‌شود الله داند^۱
زیستن با کسی که خدای تعالی و آل الله را ابزار می‌خواهد، نردبانی برای بالا رفتن و یا
پُتکی بر سر رقیبان و حریفان، شکنجه دردناکی است.
دلا مباش چنین هرزه‌گرد و هرجایی که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود^۲
آن که خود را شناسد و هیچ از شناخت رهرو و همراهی، بهره‌ی نجوید و راه معرفت و
حکومت بر خود را کوتاه و هموار نسازد، زیستن با او سخت، خطرآمیز و بس تلخ و ناگوار
است.
گویاترم ز بلبل اما ز رشک عام مُهرست بر دهانم و افغانم آرزوست^۳
چه توان گفت و چه سخت و رنجور می‌توان زیست با کسی که عمری، خود را در کلاس
پیش دبستانی اندیشه‌ی دینی، بازداشته است و از پیش خود با نگاه بسته و جزیره‌ای، دین
را تنها همان مرتبه‌ای می‌داند و می‌خواند که در آن می‌تند و سر می‌کند.
ترسم این قوم که بر دُرْدکشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را^۴
گرچه دور از تو، غریب و محنت زده و ناراحتم، ولی هر جور تو راحتی.
«لَوْ تَفَرَّسَ فِي خَيْرًا لَمَا زَجَرَنِي عَنِ الْإِخْتِلَافِ إِلَيْهِ وَالْأَخْذِ عَنْهُ»^۵ اگر در من خیری
می‌یافت مرا از آمد و رفت به نزدش و دریافت از برش، باز نمی‌داشت.
گرم یاد آوری یا نه

۱. نگارنده.

۲. حافظ، ص ۱۵۲، غزل ۲۲۴.

۳. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۴. حافظ، ص ۸، غزل ۹.

۵. بحارالأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴-۲۲۵، حدیث ۱۷.

من از یادت نمی‌کاهم.^۱

وقتی تو نباشی، زهدفروشی، رواج می‌یابد، روی و ریا، رونق می‌گیرد، عبادت و زیارت و کمال‌نمایی، بازاری می‌شود و اخلاص، گمنام‌تر از همیشه، گوشه دل‌هایی کِز می‌کند.
مغز گفתי نغز گفתי لیک قآانی بترس ز ابلهان گُند فهم و جاهلان تیره گاه
از تلخ‌ترین بُرهه‌ها و گرانبهارترین احوال در زندگی انسانِ باورمند، آن گاه و حالی است
که آبرو و اعتبار فردی و اجتماعی‌اش از دست هم کیشان نااهل و نادان او، آن هم به نام
شریعت و خیرخواهی، نابخردانه و به گزاف، خلیده و نزد نگاه مردم درهم شکسته شود.
دیده‌ام که دور از انتظار، دانسته و از راه باورها به ناروا ستم می‌کنند، از احمق و نادانِ
بی‌دین چه توقع؟

عاقل ارسنگ ز جاهل نخورد پس چه خورد صبر از یک دوسه جاهل نکنم پس چه کنم؟^۲
«إِلَى اللَّهِ أَشْكُوا مِنْ مَعْشَرٍ يَعِيشُونَ جُهَالًا وَيَمُوتُونَ ضَلَالًا».^۳ به خدا شکایت می‌برم
از کسانی که عمر خویش را در نادانی می‌گذرانند و در گمراهی می‌میرند.
«فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحْجَى...».^۴ پس دیدم که صبر بر این حالتِ طاقت فرسا،
عاقلانه‌تر است.

شیخ را باک گر از طعنه خاصان نبود من چه باکم بود از سرزنش عامی چند^۵
زندگی یعنی صبر
چاره اندیشی و کار؛
طاقت دانه گندم، زیر خاک
خوشه‌ای فصل بهار؛
صبر یعنی تدبیر.^۶

۱. نیما یوشیج .

۲. دیوان اشعار استاد حسن حسن زاده آملی، ص ۱۱۳، «پس چکنم».

۳. ترجمه نهج البلاغه، ص ۲۴، خطبه ۱۷، ش ۱۰.

۴. همان، ص ۲۸، خطبه ۳، ش ۳.

۵. سراینده‌اش را نیافتم.

۶. نگارنده.

زمزمه‌های انتظار

خوشم که در جرگه قرآنیان و مهرورزان آل ایمانم و از شوکران تلخ‌وش غیبت و مهجوریت،
کامم نیز بهره‌مند است.

اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی اساس هستی من زان خراب آباد است^۱

ناز و نیاز

خواهش، با سرشت و سرنوشت آدمی، آمیخته است و خواستن در همه جای هستی،
سریان دارد. «نیاز اندر نهاد هست و بود است»^۲. کیست که داراست ولی هیچ نخواهد و
وجودش، تداعی گر یک نیاز نیست؟ بودن هر چیز، تپش یک نیازمندی است که راهها و
صورت‌های اجابت آن در گذر زمان با نگرش‌ها و گروش‌های گونه‌گون بشری، متفاوت شده
است. از این رو خردورزانه است که نیازهایمان را از دریچه عمل‌های بایسته و زمزمه‌های
شایسته، سازمان داده، از خزانه دارنده بخشنده، سامان دهیم؛ چه آشفته خواهی و خواستن
از دست و دل تهی، نیاز انسانِ درمانده را بیشتر ساخته و خوشه سردرگمی‌اش را پُر بارتر
می‌سازد. از این رو، بخش پیش رو را به مددجویی و دادخواهی و درخواست از واسطه
فیض در این عالم، اختصاص داده‌ام.

بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است ورنه لطف‌شیخ‌وزاهدگاه‌هست‌وگاه‌نیست^۳
ای سَرِ مکتوم، رخ بنما و تنگناهای زندگی بیمار گونه اجتماعی بشر را سامان ده و فراز
و نشیب بدفرجام این ریزشگاه و راه پُرلغزش را هموار ساز و نگذار جانی به هرز بگذراند.
ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد وقت آن است که بدرود کنی زندان را^۴
مرا از آنانی قرار ده که چون صدای شان می‌کنی، خاطرخواهانه و فروتنانه اجابت می‌کنند.
ز امّ القری می‌رسد کی به گوشم صدای رسایی که من می‌شناسم؟^۵
جفاست اگر خودخواهانه بر گشایش گِره‌گاه امور خویش، بر دامن نماز، همداستان «اَمِنْ

۱. حافظ، ص ۲۶، غزل ۳۵.

۲. اقبال لاهوری، اشعار فارسی، (پیام مشرق، لاله طور)، ص ۲۴۲.

۳. حافظ، ص ۵۰، غزل ۷۱.

۴. حافظ، ص ۸، غزل ۹.

۵. سیدمهدی فاطمی (توفان). رک: آه عاشقان (در انتظار موعود)، ص ۱۱۹، «صدای رسا».

ناز و نیاز

تُجِيبُ^۱ بخوانیم و از دعای فرج بمانیم و ظهور و پیدایش رخ مجیب را همدلانه از دل و زبان آرزو نکنیم!

«اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ ابْنِ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ السَّاعَةِ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَاعِدًا وَنَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا»^۲.

مبادا با دَم فرو بستن یا سخن و یا مداخله و منش و کنش ناپسند و وارونه، زندگی سخت شخصی و اجتماعی کسی را دشوارتر سازم.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۳ به خدا پناه می‌برم این که از گروه نادانان باشم.
«مَتَى نَنْتَفِعُ مِنْ عَذَابِ مَائِكَ فَقَدْ طَالَ الصَّدَى»^۴ کی از فیضان آب گوارای ظهور و حضور تو، سودمند می‌شویم؟ تشنگی به درازا کشید.

اگر آنچه را می‌گویم و می‌نویسم، نپسندی، همه بار تازه و افزونه‌ای بر دوش من خواهند شد.
مگذار عمر را تنها به سنگ و گل و قال بگذرانیم و از حال بمانیم.

افسوس که عمرم همه در قال گذشت عمرم همه افسوس که بی حال گذشت^۵
عمر و رونق و رمق دوران جوانی‌ام را به گوارایی دیدار روی نمادین و دل انگیز خویش، برکت ده.

«اللَّهُمَّ ارِنِي الظَّلْعَةَ الرَّشِيدَةَ وَالْغُرَّةَ الْحَمِيدَةَ وَاكْخُلْ نَاطِرِي بِنَظَرَةٍ مَنَى إِلَيْهِ»^۶ بارالها،
آن چهره ارجمند و جبین درخشان و ستوده را به من بنمایان و دیده‌ام را به دیدارش سرمه کش.

به چه مشغول کنم دیده و دل را که مدام دل تو را می‌طلبید، دیده تو را می‌جوید^۷
به جوانی ات، جوانان ما را دعایی، عنایتی، مرحمتی، لطفی، امدادی.

۱. نمل / ۶۲.

۲. مفاتیح الجنان.

۳. بقره / ۶۷.

۴. مفاتیح الجنان، از دعای ندبه.

۵. نگارنده.

۶. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۷. سراینده‌اش را نیافتم.

زمزمه‌های انتظار

دلت روشن و وقت مجموع باد قدم ثابت و پایه مرفوع باد
حیانت خوش و رفتنت بر صواب عبادت قبول و دعا مستجاب^۱
رویگرد آرزومندانه، نیایش و سوز گداز و گریستم، برای نگریستن توست.
تو که دل می‌بری با یک نگاهی به ماهم کن نگاهی گاه‌گاهی^۲
دورم بدار از دیار کژ اندیشانِ دین بازانی که با رفتارهای زیانبار و وارونه خویش تو را
رنجور می‌سازند.
ز کوی دیو و دَدانی گذشته‌ام به جوانی از این گذر تو گذر را خدا کند بپذیری^۳
مرا از شر همسایه، همکار، همدم، همراه و خویش بی‌خرد، دور و نزدیک، در امان دار.
در دین داری، جو فروشِ گندم نما نباشم و آب بر سجاده بگیرم و چونان کسانی نباشم که
بوی تعفن جان و خلوت شان، شامه دوستان و فرشتگان خدای مَنان را می‌آزارد.
این نجاسات بویش آید بیست گام وان نجاست بویش از ری تا به شام
بلک بویش آسمان‌ها بر رود بر دماغ حور و رضوان بر شود^۴
دل و جان‌ش به نفرین تو گرفتار باد، آن که دل بستگی و شور و نشاط زندگی کسی را تباه
و سیر سو به سامان آن را با تهمت و رفتارش و با همداستان نمودن برخی افراد نادان، رو به
ریزش گاه، لغزانده در ورطه اسف باری منحرف سازد.
سیه اندرون باشد و سنگدل که خواهد که موری شود تنگدل^۵
پناه‌ده از دوست ناباب، کژ اندیش و هرزه، و از خواهش‌ها و آرزوهای آلوده نفسانی
که بینایی دیده‌جانم را از من می‌ستانند و طراوت و شادابی‌ام را می‌ربایند و ملول، خسته،
تنها و بدفرجام، رهایم می‌سازند.
به تو پناه می‌برم از همدم خیانت‌پیشه با نشانه‌هایی از افول، انحطاط و گرایش به

۱. بوستان سعدی، ص ۲۴۷.

۲. سراینده‌اش را نیافتم.

۳. نگارنده.

۴. مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۸۵، «پیش رفتن دقولی به امامت»، ش ۲۱۲۵.۲۱۳۳.

۵. بوستان سعدی، ص ۲۶۴.

ناز و نیاز

چاله‌های کفر و ناباوری.

تو را می‌خوانم تا بر من رحمت آوری و قلب آتشینم را آرام بخشی و زبانه‌ها و شراره‌های آتش درونم را فرو نشانی.

هادی به خود گیرد که تا آرام گیرد آن دم که تنها می‌شود الله داند^۱
به مهدیا گفتن خوشم، به جواب، خوشترگم بدار.

من چه شایسته آنم که تو را خوانم و دانم مگرم هم تو ببخشی که سزاوار تو باشم^۲
چرا از تو نخواهم که تار و پودم نیاز است و تو به خواسته‌هایم دانایی و داراترینی؟
خوش دارم وجودم همواره، همبسته و هموند نگاه رمزآلود تو باشد و از نسیم نفحات انس و شمیم مشک ختن تو بهره‌مند گردد.

خوش دارم در قلمرو هاله قدسی تو از قدس و نُزْهت معنوی برخوردار شوم.
خوش دارم مرا از ناچشیدگان مهر خویش دور ساخته، در جرگه مهر ورزان دیرینه خود راه دهی.

«اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ»^۳ خدایا، مرا به راه او روانه ساز.

خوش دارم برهه جوانی‌ام را به عطش و اشتیاق و دلدادگی خویش تعالی بخشی و این روزگاران را برایم دلپذیر سازی.

سلامم را تو پاسخ گوی، در بگشای

منم من، میهمان هر شبت، لولی و شِ مغموم

نه از رومم، نه از زنگم، همان بی رنگ بی رنگم

بیا بگشای در، بگشای دل تنگم^۴.

خوش دارم خستگی پیچ در پیچ تحمل را از روح و دلم بزدایی، نیرویم دهی و از مرز گله

۱. نگارنده.

۲. سعدی، ص ۵۵۹، غزل ۴۰۲.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۴. اخوان ثالث.

زمزمه‌های انتظار

و شکایت، کنارم داری.

خوش دارم تو را در، گاه عزم و اراده بر کارم حاضر و ناظر دانسته، به برکت حضور و نگاه تو، تصمیماتم را مبارک گردانم.

خوش دارم چونان گذشته از حقد و حسد سرخوردگان و ساده اندیشان کثر رفتار، پناهم داده، بی اعتنا از آنان و راه و دیارشان، عبورم دهی.

دلا ز طعن حسودان مرنج و واثق باش که بد به خاطر امیدوار ما نرسد^۱
«وَأَجْعَلْهُ اللَّهُمَّ مَفْزَعًا لِظُلُومِ عِبَادِكَ وَ نَاصِرًا لِمَنْ لَا يَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَيْرَكَ»^۲ بار خدایا،
او را پناهگاه بندگان ستم دیده خویش و یار کسی که جز تو یآوری ندارد قرار ده.
خوش دارم گاه، تنها باشم و بدور از اندیشه‌ها، رفتارها، کنش‌ها، منش‌ها و بینش‌های
کثرت آلود و تلخه و تفاله و کاه، پیشانی‌ام را با خاک، آشنا سازم، دریچه اشکم را به روی
آبادانی بگشایم و خرم و سبز، خود را به سراپرده وحدت کشانده، از تلالوی دلاویز آن،
سینه‌ام را گشاده گردانم و بی ادعا در جوار تو جای گیرم.

خَرم آن روز کزین مرحله بر بندم بار وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم^۳
خوش دارم رفتار و گفتار و نوشتارم، یادآور تو باشند.

هر که نه گویای تو، خاموش به هر چه نه یاد تو، فراموش به^۴
خوش دارم سست اندیش، زشت گفتار و کثر رفتار نباشم.

خوش دارم گوش‌هایم از سفره حرف‌های هر کسی، لقمه برندارد و جانم به غذای آلوده
و ناپاک عادت نکند.

خوش دارم، تربیتم را تو بر عهده گیری، که من همواره به مربی کامل و تربیت انسانی و
دینی، سخت نیازمندم.

ساروان بار من افتاد، خدا را مددی که امید کرمم همراه این محمل کرد^۵

۱. حافظ، ص ۱۰۷، غزل ۱۵۶.

۲. مقاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۳. حافظ، ص ۲۲۴، غزل ۳۲۸.

۴. حکیم نظامی گنجه ای، کلیات خمسه (مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه)، ص ۱۳.

۵. حافظ، ص ۹۱، غزل ۱۳۴.

ناز و نیاز

خوش دارم به هر که می‌رسم بر تو اشارتش کنم، کو آن که از تو بشارتم دهد؟ "تا یار که را خواهد و میلش به که باشد."

خوش دارم، برات آزادی‌ام از مرگ در حادثه و بستر را شهادت در راه خداوند قرار دهی که دوستانم از دستان مبارک تو، این هدیه را ستانند. و مرا آرزوست که: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي... مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ»^۱. بار خدایا، مرا در پیش گاه و رکاب آن حضرت، از شهدا قرار ده. کی نوبت ما می‌شود الله داند کی این قفس وا می‌شود الله داند^۲ چرا در برابر این همه چاله‌های کفر و ناباوری، تباهی، شکن‌های مخاطره آمیز و رکودهای اسف بار، با روحی آسیب پذیر و کالبدی به راه مانده تو را نجویم و از تو پناه نخواهیم؟ یاری‌ام ده تا با کسب روزی حلال، راه تربیت فرزندانم را نزدیک و هموار سازم و این یک بار به دنیا آمدنشان را با لقمه حرام، تباه نسازم. «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»^۳. انسان باید به خوراک خویش نگاه [دقیق] کند.

یاری‌ام ده تا از حسادت و چنگ اندازی به آبروی دیگران بر حذر باشم و زندگی‌ام بر امور ناروا، پایدار نگردد.

یاری‌ام ده تا بی‌وفا و هر کاره نباشم و با ناکسان به هر راهی و جایی، پا نگذارم. یاری‌ام رسان تا هوشم چموشی نکند و من از صداقتم با دیگران، زیان نبینم. یاری‌ام ده تا ذهن و زبان و روانم به سطحی نگری، خرافات و افسانه‌های تباه کننده، خو نگیرد و من دیده جانم را کم سو و بی فروغ نگردانم.

یاری‌ام ده تا دل همه دل، در گرو «الله» نهم و از عبادت و بندگی آن عزیز، نگریزم. تا که از جانب معشوقه نباشد کششی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد^۴ یاری‌ام ده تا تو را رها نسازم که این هیچ به مصلحت و سود باورمندان تو نیست؛ هر چند تو را گزندی نرسد.

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۲. نگارنده.

۳. عبس / ۲۴.

۴. سراینده‌اش را نیافتم.

زمزمه‌های انتظار

مرا سرگشته و دل ریش بنما مرا حیران کوی خویش بنما^۱
«اللَّهُمَّ اسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ»^۲ بار خدایا، مرا به راه او روانه ساز.

یاری‌ام ده تا زندگی‌ام بر اندیشه و خرد و قناعت، استوار باشد نه بر چگونه زیستن هر کسی.
یاری‌ام ده تا تو را همراه شوم، از تو یاد کنم و همدم طیف وارونه کارِ بی مقدار نباشم.
همت‌م بدرقه راه کن ای «طایر قدس» که دراز است ره مقصد و من نوسفرم^۳
من از خدای متعال در تحمل رخدادهای تلخ و ناگواری‌های پیش آمده، بیداری، بینایی و
تعالی دل و جان و روشنی ناب را آرزو دارم.

جور و جفا بسیار دیدم بعد از این صبر کی نوبت ما می‌شود الله داند^۴
پیشتر و بیشتر از زیارت، رضایت را آرزو دارم که بی زیارت می‌توانم سربلند و دل آرام
بگذرانم، ولی بی رضایت تو، روزگاری هر چند هزاران بار به زیارت کعبه و عتبات عالیات
حضور یافته باشم، سرافکنده و بدفرجام خواهم بود.

یاری‌ام ده تا در حق گرای و طواف حق، به سنگ و گل، دل نبندم، خود را فریب نداده
و بی راهه نیویم.

کعبه یک سنگ نشانی است که ره گم نشود حاجی احرام دگر بند بین یار کجاست^۵
کعبه بودن تو و حضورت در میانه مسافران حجاز و گزینش آنان، باور من است. لَبَّیک و
طواف مرا روا گردان و از من، روی مگردان. «حج دیده‌ام در حاجیان غربال دستان»^۶.

۱. نگارنده.

۲. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۳. حافظ، ص ۲۲۴، غزل ۳۲۸.

۴. نگارنده.

۵. سراینده‌اش را نیافتم.

۶. قال ابو جعفر بن بابویه روی محمد بن عثمان العمری (قدس الله روحه) انه قال: «و الله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يرى الناس ويعرفهم ولا يعرفونه» (رک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۵۰). به خدا سوگند حضرت صاحب الامر عليه السلام هر سال موسم حج، حاضر می‌شود و مردم را می‌بیند و آنان را می‌شناسد، مردم [نیز] او را می‌بینند، ولی نمی‌شناسند.

۷. نگارنده. قال ابو عبد الله عليه السلام: «و الله لثُمَّخَصَّنَ و الله لثَغَزَبَلَنَّ كَمَا يُغَزَبَلُ الزَّوْأَانُ مِنَ الْقَمَحِ». به خدا سوگند که او به طور حتم، سره را از ناسره جدا خواهد ساخت، و به خدا سوگند چونان که دانه‌ای را از گندم انباشته جدا سازند او ناگزیر همه را غربال خواهد کرد. رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۰۲.

﴿ ناز و نیاز ﴾

چه سان تو را کعبه ندانم که من برای گام نهادن به سوی تو، می‌بایست از جامه نافرمانی و سرپیچی در آیم، لباس احرام پاکی و فرمانبری به تن کرده، یک دله، همه جا به حق لبیک گویم و همواره به دور تو طواف کنم. وجود تو، حقیقت بیت الله الحرام و حجت موجه ماست.

قَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام: «... مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي».^۱ بانو فاطمه زهرا عليها السلام فرماید: ... امام، مانند کعبه است؛ مردم باید به سوی او بیایند نه او به سوی مردم. حج عارفانم آرزوست.

حج، جام لبریز از می‌ناب یگانه انباشته از رازهای بی‌کرانه
عید قدح نوشان بی‌نام و نشانه یا رب مرا هم جرعه‌ای از آن بنوشان^۲
من در رونق و رمق عهد جوانی‌ام برای دست یافتن به توفیق توبه حقیقی و بازگشت بی‌برگشت، به یاری نگاه و حال و بال تو و مژده وصال ماندگار تو، سخت نیازمندم.
آلوده‌ای تو حافظ، فیضی ز شاه درخواه کان عنصر سماحت بهر طهارت آمد^۳
یاری‌ام ده تا با بهره‌گیری از آموزه‌های زندگی و سخنان پدرانیت به کار و کارایی و دارایی و زندگی دوست، آشنا و بیگانه، چشم‌آز و طمع‌نداشته، هیچ‌گاه ناجوانمردانه در پی حسادت و خیانت به آنان نباشم.

مردان و پسران ما را در نگرهبانی از غیرت و ناموس و پارسایی، و زنان و دختران ما را در نگهداری از حیا و عفت و نجابت، مدد فرما؛ تا زندگی خویش را بر حذر از وسوسه‌ها و وادارهای بد اندیشان دور و نزدیک، در خانواده‌ای نجیب و جامعه‌ای پاک، بدور از اختلاط و شکسته شدن و فروپاشی حریم میان زنان و مردان، خوش‌گوهر و پاکدامنه بگذرانند.

یاری‌ام ده تا از آموزه‌های دین و آیینم دور نمانم و حرمت آبروی مؤمن در نظرم فروتر از

۱. بحارالأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۲.۳، حدیث ۲۲۴. از امام باقر عليه السلام نیز روایت شده است: «یا جابر، مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ يُؤْتَى وَلَا يَأْتِي». همان، ص ۳۵۷.۸، حدیث ۲۲۶.

۲. نگارنده، بُراق حج.

۳. حافظ، ص ۱۱۶، غزل ۱۷۱.

زمزمه‌های انتظار

ارزش و ارجمندی کعبه نباشد.^۱

به «رَبِّ فَلَق»^۲ آبرویم را از نا اهلان واژگونه دل و حسودان بدخواه و شرور، ایمن داشته در حریم امن خویش جایم ده.

دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی وزشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد در گردن او بماند و بر ما بگذشت^۳
دوستان مؤمن، حق شناس، نواندیش، شاداب، خلاق، پُرکار، دیگرگرا، همدل و وفادارم را
به تو می‌سپارم.

«آه آه شَوْقاً إِلَى رُؤْيَيْهِمْ»^۴ آه که چه قدر آرزوی دیدن آنها را دارم.

یاد بعضی نفرات،

روشنم می‌دارد،

قوّتم می‌بخشد،

راه می‌اندازد.

نام بعضی نفرات،

رزق روحم شده است،

وقت هر دل تنگی،

سوی شان دارم دست.^۵

از همدم و همراه نادان، تنبل، دورو، حسود، حق ناشناس، منفعت پرست، خیانت پیشه
و دَغَل باز، بیزاری جسته به تو پناه می‌آورم.

از قادر متعال می‌طلبم که به آه و خون ستمدیدگان جهان، حرمت کهن سالان و
پاکی و سحرخیزی جوانان سعادت‌مند این مرز و بوم، ظهور تو، نزدیکتر و سرافکنندگی

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَكْرَمُ عَلَيْهِ مِنْ مَلِكٍ مُقَرَّبٍ» (فراترین ارج و آبرو نزد خداوند، ارج و آبروی مؤمن، و از ملک مقرب گرامی‌تر است). رک: بحارالأنوار، ج ۶۴، ص ۷۲.
۲. فلق ۱ / ۲.

۳. گلستان سعدی، ص ۶۳.

۴. ترجمه نهج البلاغه، ص ۴۷۲، حکمت ۱۴۷، ش ۱۴.

۵. نیمایوشیج.

ناز و نیاز

و در هم شکستگی صهیونیزم و همدستانِ همدستان او، این وارونه کارانِ واژگون ساز
حقوق بشر و مایه ننگ تاریخ گیتی، زودتر از انتظار برای همه مقدر گردد.

در آن نوبت که بندد دست نیلوفر،

به پای سر و کوهی دام،

من از یادت نمی‌کاهم،

تو را من چشم در راهم،

شبا هنگام^۱.

بر این باورم وقتی خود را بر گام‌های تو بیفکنم، پاهای عیسی مسیح علیه السلام را نیز خواهم دید.
خواهش و آرزوی فرج عیسی مسیح علیه السلام را در دعای فرجت باور دارم و برای مسیحیان
آرزومندم.

به باور شیعی ما، حضرت عیسی مسیح علیه السلام در جوار تو و مسیحیان باورمند بویژه جوانان
شایسته شان در کنار مسلمانان وارسته، هم قَسَم، تو را در برپایی دنیایی پیراسته از ستم و
ستمگران، یاری خواهند رساند.

«إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ»^۲. همانا وعده گاه آنان صبح است، آیا

صبح نزدیک نیست؟

کاش تو بودی و شهر بشر این نبود.

بیا که صهیونیزم پیامبرکش سزاوار آوارگی، در نبود تو جرئت یافته از فلسطین، جهان را در
کام خود فرو می‌برد و به بشریت و ادیان آسمانی و تعالی خواه جهانی بویژه مسیحیت و
اسلام و جامعه اسلامی، پوزخند می‌زند.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِئْتَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»^۳. با کافران بجنگید تا فتنه‌ای بر زمین باقی

نماند و تمام دین از آن خدا باشد.

۱. همان

۲. هود/ ۸۱.

۳. انفال/ ۳۹؛ از امام باقر علیه السلام روایتی نقل شده است که این آیه را به عصر امام مهدی علیه السلام تأویل کرده اند، رک: تفسیر مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۳۴ ذیل آیه ۳۹/ انفال، بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۵. از امام صادق علیه السلام نیز روایت شده است. رک: همان، ج ۵۳۷ ص ۳۴.

زمزمه‌های انتظار

سیلی‌هایی را که استعمار غرب و صهیونیسم از اسلام و ایران و عمل به قرآن خورده و می‌خورد نشانه‌های هوشیاری مسلمانان و نموده‌های ظهور تو می‌دانم.

پیروانت را یاری ده که در آزمون برهه معاصر بر باور آموزه نجات بخشی تو استوارند و در بحبوحه پایمال شدن حرمت‌ها و ارزش‌ها و آماج شدن طیف گسترده‌ای از جامعه انسانی، همه را به کردار شایسته و ساحت و سایه حضور تو و به میهمانی پُر نعمت عدالت، آسایش، آسودگی و رفاه فراگیر تو فرا می‌خوانند.

کاش مسلمانان با تکیه بر آموزه‌های نبوی، جهان را میهمان ظهور تو می‌کردند. کاش در قلمرو دیگر، گرد هم‌نوعانم از روزنه گونه نگاه دیگری با تو بگویم. کاش ظهورت را برای تو می‌خواستم نه برای خودم، و خواست‌هایم باری بر دوش آمدنت نمی‌شد و نوبت زیستن آسوده را از تو نمی‌ستاند.

یاری‌ام ده تا به خاطر دست یافتن به پول، مقام، هوس تازه، رضایت دیگران، زندگی بهتر و یا رسیدن به درآمد بیشتر و پیشتر بودن از دیگران، یکدم دامن جان و شالوده زندگی‌ام را به خیانت همکار، همدم، دوست و یا بیگانه‌ای آلوده و بنیاد نسازم و سرشتم را گسسته از راستی‌ها و درستی‌ها به نوع دیگر، فرومایه نپرورم.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ»^۱. بیشتر زمین خوردن‌های خردمندان از برق طمع‌هاست.

چنان زی‌ام که اگر خاک ره شوم کس را غبار خاطری از رهگذار ما نرسد^۲ به اذن خداوند از بدی و فرمانبری و دام کفر و ناباوری نفس اماره‌ام و نیز از آسیب و فساد جان‌های مبتلا، پناهم ده و راه را بر شیطان شعبده باز، سخت و ناهموار ساز.

به احسان تو من امیدوارم به خشنودی تو من عید دارم^۳ حال که من به فضل خدای متعال انسان آفریده شدم، پس یاری‌ام ده تا زندگی‌ام را با

۱. ترجمه نهج البلاغه، ص ۴۸۲، حکمت ۲۱۹.

۲. حافظ، ص ۱۰۷، غزل ۱۵۶. اصل شعر به این صورت است:

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را *** غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
۳. نگارنده.

ناز و نیاز

شناخت از راههای تو بر توی انسانی، انسان گونه بگذرانم، از خودخواهی خویش رها شوم و با بینش به پیش، گام نهم، از نمایه‌های ظاهری، بگذرم و به نمونه‌های برتر در نهان خانه دل دست یافته به شرف حضور در راههای تو در توی آسمانی نائل‌ایم و با روشنی ناب درآمیزم.

گرچه بُود نَفَسِ مجرّد همه جا، جای او لیک در آن، یاری بال تو مرا آرزوست^۱ یاری‌ام ده تا مهلتم را به غفلت و مست از نعمت و رفاه نگذرانم و بسان هوس بازان مصیبت زده خدا گریز نباشم.

دعایم این است که خردورزی، ژرف اندیشی و عمل سنجیده و متعبدانه به آموزه‌های دینی، در میان مردم، امتیاز و هوش و زیرکی حقیقی بر شمرده شود، خاستگاه دین، فراموش نشود و درنگ از دین متعالی، فرهنگ سطحی و یک سویه نگری و اسطوره سازی و گرایه‌های دین سازی از پیش خود، پویه‌های ذهنی مردم را کند نسازد و در مواجهه اجتماعی، آیین آسمانی، پوستینی وارونه با وصله‌های ناجور و گزاف ننماید و روند شناخت فراسویی و حرکت پیشتازانه و نویدبخش آن از راه، منحرف نگردد و خداگرایی همه، معنای حقیقی بیابد. این دعایم به آمین تو نیازمند است.

می‌کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو روزی ما باد لعل شکر افشان شما^۲
 قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «الطَّاعَةُ هِمَّةُ الْأَكْيَاسِ^۳، الْمَعْصِيَةُ هِمَّةُ الْأَرْجَاسِ^۴». هِمَّتِ زیرکان، اطاعت خداوند و هِمَّتِ افراد پلید، معصیت اوست.

زیرکان را در اطاعت از خدا باید شناخت نی هر آن کس را که آید مهملاتی از دهان^۵ دین گرایی و دین داری جوانان ما را به یمن ظهور و حضور خویش، ژرف‌تر و پرورده‌تر گردان. نگاهی و دعایی که پرورده و در نظر تو دارا شوم.

ای صاحب کرامت شکرانه سلامت روزی تفقّدی کن درویش بینوا را^۶

۱. نگارنده.

۲. حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۲.

۳. غررالحکم، ص ۱۸۱، حدیث ۳۳۸۴.

۴. همان، ص ۱۸۵، حدیث ۳۵۱۲.

۵. نگارنده.

۶. حافظ، ص ۵، غزل ۵.

زمزمه‌های انتظار

همه امیدم به فرا رسیدن توست، مبادا بینش و منش و زیست‌م به گونه‌ای باشد که پس از آمدنت به مهر تو دست نیابم و ناامید و دژم، تنها بمانم.

تو را ذکر خداوند می‌دانم. از این رو با تو به سخن می‌نشینم تا آرامش از دست رفته‌ام را باز ستانم و نگذارم کسی آن را به یغما برد.

مرا بر سفره گسترده و پُر نعمت دانش و شناخت و نواندیشی خویش میهمان و در کوشش و کردار شایسته و آمیخته به معرفت، پیشتر گردان. «السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ».^۱ پیش گامانی که پیشی گیرند، به حقیقت مقرب درگاه خداوند.

مرا در طهارت وهم و خیال و پویه‌های ذهنی ام، یاری ده. "فکر ما در کار ما آزار ماست."^۲ ترس و هراسم از این است که شادابی روح و روانم را در شور جوانی با تمایلات آلوده، همسو ساخته آن را سوزانده، بمیرانم و جسمم نیز مثال تابوت آن را در خود جای داده، سال‌ها، روز و شب، سرگردان در هر کجا، آن را تشییع کند و چون زمان و سهم پیری‌ام فرا رسد بخواهم از زرع و زارع و مزرعه سوخته بهره برم یا از دهلیز دهشتناک و حفره‌ای که خود با کلنگ گناه حفر کرده ام، بدون ابزار و یار و یاور و پیشینه استواری به راحتی درآمده نجات یابم. «خودکرده را تدبیر نیست».^۳

به وقت کار باید کرد تدبیر چه تدبیری چو وقت کار شد دیر^۴
به صافی و زلالی و پاکی برهه جوانی ات، مراقبت‌های جوانی‌ام را دریاب.

نازک آرای تن ساق گلی

که به جانش کِشتم،

و به جان دادمش آب،

ای دریغا به برم می‌شکند.^۵

توان و کوشش و طهارت دوره جوانی‌ام را به امان و کشش و طهارت تو می‌سپارم.

۱. واقعه / ۹ و ۱۰.

۲. سراینده‌اش را نیافتم.

۳. سراینده‌اش را نیافتم.

۴. دیوان پروین اعتصامی، ص ۲۱۰، ش ۱۴.

۵. نیمایوشیج.

ناز و نیاز

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد^۱
از می‌شیطان، رهایی‌ام ده، و از شراب طهور رحمانی‌ام، جرعه‌ای بنوشان.

تو در داد و دهش با نام ساقی مرا پایان میل و اشتیاقی^۲
هزاران سپاس، تو را از قدحی که داده‌ای.

روی خوبت آیتی از لطف بر ما کشف کرد زان‌زمان جز لطف و خوبی نیست در تفسیر ما^۳
آنم دادی، اینم ده، عنایتی که آن چه خواهم بشود.

ساقی اگر می‌ندهی می‌میرم و ر ساغر می‌ز کف نهی می‌میرم
پیمانه هر که پُر شود می‌میرد پیمانه من چو شد تهی می‌میرم^۴
دانی که به روی یار شرم‌نده شوم اشکی به رخم به لب همه خنده شوم
من بود نبوده‌ام ز می‌بود شدم گر باز رسانی از سبو بنده شوم^۵
مبادا در شرایط شک و بُهت و گریز سیاست از راستی‌ها و درستی‌ها، آلوده شوم و دانسته
یا ندانسته، خواسته و یا ناخواسته، ابزار دست سیاست بازان ناپاک گردم.

در کف هر کس اگر شمعی بُدی اختلاف از گفت‌شان بیرون شدی^۶
نسل جوان ما با عنایت و دست‌گیری تو، هر جایی نرود و به هر اندیشه و باور و کاری
دست نبرد و هر کسی الگوی او نشود، تا با عمل شایسته‌اش به سراپرده مهر تو راه یابد و
از جام جلوه‌های قدسی تو بنوشد و به ابتهاج آید و واله و شیدای تو، انسان کامل گردد.
می‌کند حافظ دعایی بشنو آمینی بگو روزی ما باد لعل شکر افشان شما^۷
مگذار کسی در گذران زندگی‌ام مرا با سخن و زمزمه‌ای یا طرح رفتار و دعوتی، در مرداب
و منجلاب شهوت فرو برده از تو جدا سازد.

۱. سراینده‌اش را نیافتم.

۲. نگارنده.

۳. حافظ، ص ۹، غزل ۱۰.

۴. ابوسعید ابوالخیر، رباعی.

۵. نگارنده.

۶. مثنوی معنوی، دفتر سوم، «اختلاف کردن در چگونگی و شکل پیل»، ص ۴۴۳، ش ۱۲۷۸.

۷. حافظ، ص ۱۰، غزل ۱۲.

زمزمه‌های انتظار

چو با دنیا همیشه در تماسم پناهم ده از آن چه می‌هراسم^۱
یاری‌ام ده تا انتظارم را به انتظار تو رسانم؛ چه تو نیز گشایشی فراخ را چشم به راهی.
«بهترین چیز، رسیدن به نگاهی است که از حادثه عشق، تر است».^۲
عطش دیده‌ها را سیراب و چشمان کم‌سوی انتظار را به دیدار خویش، روشنی و
فایده بخش.

دیده را فایده آن است که دلبر ببند ورنه نبیند چه بُود فایده بینایی را^۳
یاری‌ام ده تا پیش از لحظه‌های اقدام به کاری فردی یا اجتماعی، چونان شما، از آثار
عمل خویش آگاه شوم و هیچ‌گاه نسنجیده و خودبینانه و آخرت‌بازانه برای هیچ‌کاری، حتی
به درم و قلم و قدمی همت نکنم.

«اللَّهُمَّ مَحْيَا مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمَمَاتٍ مُحَمَّدٌ وَآلِ مُحَمَّدٍ».^۴ بارالها، زندگی‌ام
را مانند زیستن محمد و آل محمد و مردنم را مثال مرگ آنان قرار ده.
مبادا زیستن چند روزه‌ام به گونه‌ای باشد که هیچ‌گاه نوبت به بندگی خدای متعال نرسد.
مبادا پسند این و آن به کامم شیرین آید و من از پسند تو بازمانم یا آن را رها ساخته
نپسندم.

مثال آنانی نباشم که خود باور نیستند و از بی‌حالی و تنبلی و مرده‌خوشی با پندارهای
سست و میان‌تُهی، هیچ تلاش و جوشش و ابتکاری ندارند و همواره باری بر دوش اطرافیان
خود هستند و بر آنند که خواهش‌های خویش را از طریق آنان به انجام رسانند.

بی‌نگاه و دعا و بشارت نفس تو بیشتر از پیش در مغاک^۵ گردون فرو می‌مانم، آسمان،
سجده خویش بر آدم را از یاد می‌برد و خوی بخیلانه پیش می‌گیرد و با حقایق بی‌کرانش
توانی به بالهای ناتوانم نمی‌بخشد، نه اوجی و نه عروجی؛ زمین نیز در این تنهایی به
خویشی من با خاک نمی‌نگرد و با اشتها به انتظار روز دیگر می‌گردد و سنگینی‌ام را تنها به

۱. نگارنده.

۲. سهراب سپهری، صدای پای آب، «شب تنهایی خوب»، ص ۴۲.

۳. بوستان سعدی، ص ۴۱۸، غزل ۲۰.

۴. مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت عاشورا.

۵. گودال

ناز و نیاز

آبروی تو بر گرده‌اش تحمل می‌کند.

«يَا وَجِيهًا عِنْدَ اللَّهِ أَشْفَعُ لَنَا عِنْدَ اللَّهِ»^۱ ای آبرومندِ نزد خدا، از ما در پیشگاه
حضرتش، شفاعت کن.

دل شکسته‌ام را به تو می‌سپارم، دلدارم تو باش.

بکن معامله وین دل شکسته بخر که با شکستگی ارزد به صد هزار درست^۲
نااهل بی مقدار را بر ما نگمار و امور زندگی مان را به دست نااهلان نسپار.
بر گناهانم گواه بودی، بر شرمساری‌ام گواهی ده.

«إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ»^۳ میان من و خدای
«عز و جل» گناهانی است که جز به خشنودی شما از من، برطرف نمی‌گردد.

بارالها،

این نه آن جان است که تو آیین‌ه‌اش دادی به من من نه در قرآنی‌ام کآیین‌ه‌اش دادی به من
هر غروب جمعه دلتنگ از نگاهی گویدم این چه تصویر است که در آدینه‌اش دادی به من^۴
نگذار به راه دیگر گام نهاده، یگه و تک از دست بروم.

هرگز نگویمت که بیا دست من بگیر گویم گرفته‌ای ز عنایت رها مکن^۵
«وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا»^۶ ستم پیشگان را چیزی جز زیان نخواهد افزود.

در وفای به عهد پایدارم دار؛ چه دریافتم هر بی‌وفایی از مرز باور، گریزان است و از راه
عهد شکنی با خدای تعالی می‌آید و در ریزشگاه حیا، منزل دارد و بسان سوهان، روح و روان
بر سر پیمان را می‌ساید و او را زودتر از انتظار، فرسوده ساخته و درهم می‌شکند.

یاری‌ام رسان تا حقوق مردم را محترم بشمارم و در به جای آوردن آنچه بر عهده و ذمه
من است همت گمارم و در صورت قصور و تقصیرم، جبران کرده از آنان رضایت بطلبم نه آن

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای توسل.

۲. حافظ، ص ۲۱، غزل ۲۸.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۴. نگارنده.

۵. سراینده‌اش را نیافتم.

۶. اسرا/ ۸۲.

زمزمه‌های انتظار

که بدون اعتنا و بی تفاوت، بگذرانم یا چونان دین بازان کژاندیش، بی راهه بپیمایم و در منجلاب خود ساخته بخواهم حقوق پایمال شده و یا دل و شیشه‌ای را که شکسته‌ام به پسند و سود خود، با نماز و طواف و صدقه و روضه بدون پشتوانه و سفره و خیرات مرموزانه، مرمت سازم.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۱ به خدا پناه می‌برم این که از گروه نادانان باشم. قلبم را از اندیشه بد، تقلب و پس روی و تیره بختی، باز دار. بر خوشه عرفان و باورم بیفز، که بنده را هماره، چاره‌ای جز خداوند و چاره سازی جز او نیست.

أَزِمَّةُ الْأُمُورِ طَرًّا بَيِّدَهُ وَالْكُلُّ مُسْتَمِدَّةٌ مِنْ مَدَدِهِ^۲
زمام همه امور به دست او است و همگی از مدد او استمداد می‌جویند.
دیده ما، بهر دیده‌ور شدن، بسته به دیدن تو و منتظر نگاه توست.
«مَتَى تَرَانَا وَ تَرَاكَ»^۳ کی بر ما می‌نگری و چه وقت به برکت نگاه تو، ما بینا می‌شویم؟

شود جهانی به کامم اگر کنی تو نگاهم امید من که اگر را خدا کند بپذیری^۴
نگاهی به پدرم، گوشه چشمی به مادرم.
در زمین، آسمانی‌ام گردان و در برهه خاکی‌ام به پهنه افلاکم ببر و از پَرسه در ناسوت رهانیده به بام ملکوتم سُکنی ده، چه احساسم دمامد زمزمه دارد که:
مرغ باغ ملکوتم نی‌ام از عالم خاک چند روزی قفسی ساخته اند از بدنم^۵
دل و جانم آیینه دار مهر تابناک و ماندگار تو باد، وگرنه مهر دیگران، سوسوزنان و جوراجور، گاه هست و گاه نیست.
بنده پیر خراباتم که لطفش دائم است

۱. بقره / ۶۷.

۲. حکیم ملاحادی سبزواری. رک: مرتضی مطهری، شرح مبسوط منظومه، ص ۱۲.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

۴. نگارنده.

۵. مولانا.

ناز و نیاز

ورنه لطف شیخ وزاهد گاه هست و گاه نیست^۱

در پس هر نماز قرائت سه بار سوره توحید را به تو هدیه می‌کنم؛ آرزومندم که از سر نوازش و دهش، جان قرآنی به من ارزانی داری. ای آقای من، از من بپذیر. با نگاه نزهت آمیز خویش، باورم را به آخرت بی کران افزون فرما و آن را در ذهن و زبان و کردارم پدیدار گردان؛ چه با اعتقاد و آهنگم به دنیای تنها، همه رفاه و خوشی‌های فرارسیده از سوی خدای متعال برایم، تسویه حساب رفتار پسندیده‌ای خواهد بود که گاه در زندگی‌ام از من بروز می‌یافت.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ»^۲ هر کس محصول آخرت را بخواهد ما بر آن چه کاشته، خواهیم افزود و هر کس تنها محصول دنیا را بخواهد از همان دنیا به او می‌دهیم، ولی در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت.

با مهر و معرفت و دانش و بینش ژرفناک خویش از مهلکه و حصر نادانی‌ام رهایی ده؛ چه از آسمانم به ناشناخته‌ها می‌رسم، از زمینم به نادانی منتهی است، از خویشتم نیز بی خبرم، معرفتم به خدای عزیز هم هزاران وصله دارد و از هر جهت، «ندانستن» مرا فرا گرفته است.

دیده‌ای بخشای تا بینا شوم دانشم آموز تا دانا شوم^۳
فرزندانم را در عهد فتنه و آزمون و انتظار به پناه و نگاه ویژه تو می‌سپارم.
مبادا ندانسته و بی تجربه با خیالاتم و یا با قصد آلوده و دروغ‌های سیاه، کسی را مشورت دهم و او را با نام محبت و یا به اسم دل سوزی در ورطه‌ای رهنمون شوم.

مبادا کسی از دست و زبانم در امان نباشد و من بی اعتنا به حضور خداوند و روز واپسین، دانسته و هدفدار با حرف‌ها و رفتارهایم، دزدکی در حیات و نشاط زندگی او نهال زقوم بنشانم، پر و بالش دهم و گستاخانه میوه تلخ مزه آن را قسمت کام او بدانم، بر آبرویش در آویزم و سبوعانه آن را از هم بدارم، دلش را خسته و شکسته سازم و این را پیش آمدی

۱. حافظ، ص ۵۰، غزل ۷۱.

۲. شوری / ۲۰.

۳. سراینده‌اش را نیافتم.

زمزمه‌های انتظار

بخوانم، آن گاه، بی تفاوت بخندم و بگذرانم و یا برای گریز از تاوان گفته‌ها و رفتارهایم تنها با نماز و زیارت و طوافِ زینت یافته از شیطان، وجدان فرو مرده‌ام را مجاب سازم، خود را فریب داده آرزو کنم آثار رفتارم در اجتماع، فراموش گردد و قلبی را که بی شرمانه شکسته‌ام بدون برملا شدن حقیقت، خود به خود سامان یابد، سپس در این گیراگیر، خود را آمرزیده، نیک فرجام به تو نزدیک و در سایه رضایت تو بیندارم.

«يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ»^۱
برایتان سوگند یاد می‌کنند تا از آنان راضی شوید. اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند از گروه فاسق راضی نخواهد شد.

«يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ»^۲
شما سوگند یاد می‌کنند، تا شما را راضی سازند، در حالی که شایسته‌تر این است که خدا و رسولش را راضی کنند، اگر ایمان دارند.

عزیزا، یاری‌ام رسان که اگر چنین باشم از نگاه نافذ و عتاب آلود تو، به هیچ کجا پناه نتوانم برد و هر چه را در پیشگاه الهی به نام زیرکی، سرشته و در پیش نهاده‌ام، تهی خواهم یافت.

«أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ»^۳
مبادا، تنها به خاطر گمانم در باره کسی، او را بی آبرو ساخته آزارش دهم.
چون آنانی نباشم که از رویارویی با حقیقت و پاس داشت آن، گریزانند و وجدان خود را در مهلکه شهوت، شکم و منفعت طلبی، خفته و خفه ساخته و در خودخواهی فرو مرده‌اند.
بیا و با حضور و سخنان خوش الحان، ملکوتی، پُرجاذبه و دل نشین خویش، خودباوری، خودآگاهی و کمال خواهی جوانان شیعه را افزون فرما و آنان را از سرخوردگی، دل زدگی، پندارهای سست، گرایش‌های پوچ، نیست انگاری، درماندگی، آسیب پذیری و سقوط ایمن بدار.

«بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَفَرَجَ عَنَّا غَمْرَاتِ الْكُرُوبِ وَأَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ

۱. توبه / ۹۶.

۲. توبه / ۶۲.

۳. بقره / ۶۸.

ناز و نیاز

وَمِنَ النَّارِ^۱ خداوند به وسیله شما ما را از خواری بیرون ساخته، موج‌های گرفتاری را از ما بر طرف می‌سازد و از پرتگاه‌های هلاکت، نجات می‌بخشد.

بیا که شاد بودن مردم در غیبت و غفلت از تو بیهوده و ملال آور است و با یاد وجود و لطف تو، غمین و افسرده بودن، بیهوده تر و تلخ تر.

والله که شهر بی تو مرا حبس می‌شود آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست^۲

بیا که زمان حاضر را بدون تو و با این همه بیچارگی و عجز و نیاز، عصر توسعه ارتباطات و انفجار اطلاعات نامیدند؛ ندانم آن گاه که با ظهور و حضور تو دروازه دانش به روی بشر باز می‌گردد و رازی سر به مهر و حق ناشناس و حق ناشناسی ایمن نیست و خاطری پریشان نمی‌ماند و انسان با تمام نیازمندی‌هایش سامان می‌پذیرد، این خماران یک شبه، آن عصر فیض دمام و شرب مدام و دولت موعود و تأثیر آن را چه نام خواهند نهاد؟

بیا و از رخساره دین، غبار کهنگی، افول، واژگونگی و تحریفات و خرافات و افسانه‌های در هم تنیده و غلوآمیز را پاک گردان و آن را از انزوا، پژمردگی، محدودیت‌های جوراجور، رکود و بی رمقی و بی رونقی و عقب ماندگی و ناخوشایندی و تهمت‌های ناروا نجات بخش.

«أَيُّ الْمَذْخَرِ لِتَجْدِيدِ الْفَرَائِضِ وَ السُّنَنِ؟ أَيْنَ الْمُتَخَيَّرِ لِإِعَادَةِ الْمِلَّةِ وَ الشَّرِيعَةِ؟ أَيْنَ الْمُؤَمَّلِ لِإِحْيَاءِ الْكِتَابِ وَ حُدُودِهِ؟ أَيْنَ مُحْيِي مَعَالِمِ الدِّينِ وَ أَهْلِهِ؟»^۳ کجاست آن که برای تازه گردانیدن فرائض و سنت‌های دین اسلام، ذخیره شده است؟ کجاست آن که برای بازگرداندن کیش و آیین اسلام، برگزیده شده است؟ کجاست آن که برای زنده نمودن قرآن و حدود آن، آرزو شده است؟ کجاست آن که نشانه‌های دین اسلام و مسلمانان را زنده می‌سازد؟

بیا و جامعه اسلامی را از آفت‌های بیرونی یعنی کفر و نابودی و از آفت‌های درونی یعنی دورویی، نفاق و سطحی‌نگری که زاییده انحراف از آموزه‌های فرهنگ اسلامی و خطرناک‌ترین و هولناک‌ترین آفت درونی است، نجات بخش. و مردم را از بند اسارت آثار شوم آن یعنی بدفهمی، ساده اندیشی، درک ضعیف و تحلیل نادرست از حقایق دینی و

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت جامعه کبیره.

۲. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

زمزمه‌های انتظار

اجتماعی، و ارتزاق از سفره اهل نفاق، کج فهمی، انحصارطلبی، واپس گرایی، مقدس مآبی، فراموش کاری، خرافه پردازی، پای بندی به تعصب‌های باطل و افراط و تفریط در امور فردی و اجتماعی، آزاد گردان.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱ در «زبور» بعد از ذکر (تورات) نوشته ایم: بندگان شایسته‌ام (حکومت) زمین را به ارث خواهند برد.

«إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۲ زمین از آن خداوند است و او به هر که خواهدش وا می‌گذارد. و فرجام نیک از آن خود نگهداران است. مبادا که در فراز و فرود اندیشه‌های ما و در پیچ و خم چگونه زیستن مان، فراموش شوی و ناخواسته، تنها و غریب بمانی. ترسم که در این شام، فراموش شوی تا دم صبح.

مانده پای آبله از راه دراز،

بر دم دهکده مردی تنها،

کوله بارش بر دوش،

دست او بر در، می‌گوید با خود:

غم این خفته چند،

خواب در چشم ترم می‌شکند.^۳

دولت فیض

عصر ظهور، ثمره همت و کوشایی پیامبران و اولیای الهی، پاداش انتظار، تحقق آرزوی دیرینه فطرت بشری، پایان غربت و تنهایی، کرانه کفر و ناباوری، فروپاشی نفاق و دورویی و خیانت و ستم، دوران همراهی آسمان و زمین با انسان کامل، جلوه‌گاه سجده ملائک بر آدم، روزگار برپایی دولت فیض و زنده شدن ملت‌ها، تجلی دمام فیاض مطلق، زمانه سرفرازی حق و درستی‌ها و راستی‌ها، موسم همدلی و صعود از پلکان ملکوت، فصل شکفتن و سعه

۱. انبیا / ۱۰۵.

۲. اعراف / ۱۲۸.

۳. نیمایوشیج.

دولت فیض

اخلاص و عمل، صبح زمان، هنگامه رهایی و نماد نیک فرجامی آفرینش عالم است.
در این بخش به گوشه‌هایی از ویژگی‌ها و آثار این دولت فیض پرداخته‌ام.
هله‌ای گروه امامیان بکشید هله‌له این زمان که ظهور دلبر ماعیان شده فاش و ظاهر و برملا
تو نه دوری و نه آمدنت دیر است؛ تو زودتر از انتظاری.

«إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيداً وَ تَرَاهُ قَرِيباً»^۱ آنان دورش می‌بینند و ما نزدیک می‌بینیم.
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید^۲
دشمنان بدخواه و کینه توز ما با ارائه طرح دهکده و نظم نوین جهانی، ناخواسته و
ندانسته پویه‌های ذهنی مردم دنیا را به سوی حکومتی یکپارچه، سوق داده، زمینه ساز
پذیرش حکومت جهانی تو شده اند. "عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد."^۳
«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ»^۴
او خدایی است که پیامبرش را با دین حق فرستاد تا آن را بر تمام ادیان آشکار
سازد، هر چند مشرکان نپسندند.

حکومت یک پارچه و فراگیر و جهانی تو را که سراسر عدالت، امنیت، دانش، اخلاق،
آزادی، نوزایی فرهنگی، تربیت، برکت، رفاه، آسایش و ترقی است خاطرخواهانه و مشتاقانه
به انتظار نشسته ایم.

نگران با من استاده سحر

صبح می‌خواهد از من^۵

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغِبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ، تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُذِلُّ بِهَا النِّفَاقَ وَ أَهْلَهُ
وَ تَجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا

۱. صحبت لاری

۲. معارج / ۷ و ۶.

۳. سراینده‌اش را نیافتم.

۴. سراینده‌اش را نیافتم.

۵. توبه / ۳۳ و صف / ۹. از پیامبر ﷺ و امام علی ﷺ روایتی است که این آیه را به عصر ظهور
تفسیر کرده اند. رک: تفسیر مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۸ ذیل آیه ۳۳ / توبه. و ج ۹، ص ۱۹۱ و ۱۹۲ ذیل آیه
۲۸ / فتح.

۶. نیمایوشیج.

زمزمه‌های انتظار

وَالْآخِرَةُ^۱! بار خدایا، به درگاهت مشتاقِ دولت کریمه‌ای هستیم که به واسطه آن اسلام و مسلمانان را عزیز و نفاق و منافقان را خوار و ذلیل گردانی. و ما را در آن عصر از کسانی قرار دهی که مردم را به طاعت تو فراخوانده، به راه تو رهنمون می‌شوند. و کرامت دنیا و آخرت را در آن دولت، روزی ما فرما.

به بوی نافه ظهور و حضور تو، فطرت‌های به خواب رفته، آرام، آرام بیدار می‌شوند؛ دفینه‌های خرد، مهر راز درون خویش را گشوده، برملا همه را به نمایش می‌گذارند و نعمت‌ها، سنت‌ها و باورهای فراموش شده، در جوار و جرگه تو به یاد آمده و در معرکه عمل، رونق می‌یابند.

ساقیا برخیز و در ده جام را خاک بر سر کن غم ایام را
با دل آرامی مرا خاطر خوش است کز دلم یکباره برد آرام را
صبر کن حافظ به سختی روز و شب عاقبت روزی بیابی کام را^۲
جمعه تو را انتظار می‌کشد و چون از ظهر بگذرد و تو نیایی، ناامید و دژم، پایان روز، هنگام غروب همه را دلگیر می‌سازد.

ظهور، حق توست، ومن از گذار ایثار و اخلاق تو ظاهر و حاضرم.

حق تو باشد ظهورم جای تو من ظاهرم قلّه ایثار و اخلاقی که می‌گویند تویی^۳
وای بر من اگر جای تو را گرفته یا علت غیبت و تأخیر تو باشم.

«لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً دَفَعَتْكُمْ عَنْ مَقَامِكُمْ وَ أَزَالَتْكُمْ عَنْ مَرَاتِبِكُمْ الَّتِي رَتَّبَكُمْ اللَّهُ فِيهَا»^۴
نفرین خدا بر گروهی که شما را از مقامتان باز داشتند و شما را از مرتبه هایتان که خداوند ترتیب داده بود برداشتند.

به وجود تو، نبات می‌روید و به رویش تو، عدالت، که «يُؤْمِنُكَ رُزْقَ الْوَرَى وَ بِوُجُودِكَ تَبَسَّتِ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ»^۵ به یمن حضور تو همه روزی دارند و به برکت وجود تو زمین و آسمان پایدار است.

۱. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای افتتاح.

۲. حافظ، ص ۷، غزل ۸.

۳. نگارنده.

۴. مفاتیح الجنان، بخشی از زیارت عاشورا.

۵. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای ندبه.

دولت فیض

گاه از دوری تو، دل تنگ شده، قلبم می‌سوزد، چشمانم شعله می‌کشد، اشکم می‌جوشد و احساسم فریاد بر می‌آورد:

«أَيْنَ مُعْزِ الْأَوْلِيَاءِ وَ مُذِلِّ الْأَعْدَاءِ؟ أَيْنَ جَامِعِ الْكَلِمَةِ التَّقْوَى؟ أَيْنَ بَابِ اللَّهِ الَّذِي مِنْهُ يُؤْتَى؟ أَيْنَ وَجْهُ اللَّهِ الَّذِي إِلَيْهِ يَتَوَجَّهُ الْأَوْلِيَاءُ؟»^۱ کجاست عزت بخش دوستان و ذلت ساز دشمنان؟ کجاست دارنده کلمه تقوا؟ کجاست دروازه خدا که از آن وارد می‌شوند؟ کجاست وجه الهی که دوستان به واسطه او به خدا متوجه می‌شوند؟ صبر است مرا چاره هجران تو لیکن چون صبر توان کرد که مقدور نماندست^۲ چرا به دولت تو خوش نباشم که پُرآوازه ترین، برجسته ترین و ایده آل ترین حکومت تجدّد خواه نواندیش، خردگرا و جاودانه دینی و جهانی است که آفرینش به عمر خود دیده است؟ چرا خود را به ظهور تو امیدبخشم که ظهور تو، پایان دورویی و ستم و سختی و غم و اندوه و غربت و محرومیت است؟

«اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ»^۳ خداوندا، با حضور و ظهورش، گرفتاری ها را از امت اسلامی بر طرف ساز.

درد، عالم را به خود پیچیده بازای ای طبیب بی شک آن اکسیر و تریاقی که می‌گویند تویی^۴ تو پیشوای همه‌ای و این مقام تنها تو را سزااست؛ چه، به نهضت و تدبیر تو، دوران سستی‌ها، خامی‌ها، کژی‌ها و پوچی‌ها پایان می‌گیرد و عمر دو رویی، انحطاط، انحراف، تباهی و افکار فرسوده، فیصله می‌یابد و در پرتو آن، تأمین نیازمندی‌ها و خیال امنیت و آسایش، این آرزوی دیرینه بشر، تحقق می‌پذیرد و گرایش به خوبی‌ها، پاکی‌ها، راستی‌ها و درستی‌ها افزون می‌گردد و جای جای جهان را فرا می‌گیرد و جامعه‌ای نوین و ایده آل جهانی با حکومتی شایسته و دینی با قانون‌های بایسته و نویدبخش، به سود آحاد بشر و قشرهای گونه‌گون، پایه گذاری می‌شود.

۱. همان.

۲. حافظ، ص ۲۸، غزل ۳۸.

۳. مفاتیح الجنان، بخشی از دعای عهد.

۴. نگارنده.

زمزمه‌های انتظار

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»^۱ ماندگار خدا برای شما خیر - سودمند و مورد نیاز - است اگر باور کنید.

«أَفَغَيْرَ دِينِ اللَّهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ»^۲ آیا جز دین خدا را می‌جویند؟ با این که آن چه در آسمانها و زمین است خواه و ناخواه تسلیم اویند و به سوی او باز خواهند گشت.

بیا که انگیزه‌ها، شایستگی‌ها، همدلی‌ها، ارزش‌ها و رویکردهای روحانی، خداپرستانه و آخرت‌گرایانه تو را انتظار می‌کشند.

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن که این مفرح یاقوت در خزانه توست
من آن نیم که دهم نقد دل به هر شوخی در خزانه به مهر تو و نشانه توست^۳
«وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^۴ ما
اراده کرده‌ایم که گروه مستضعف در زمین را، پیشوایان مردم و وارثان حکومت
زمین قرار دهیم.

دنیا، پیش از ظهور تو، به دالان و تونل تاریک، محدود، پرمخاطره با چراغ‌های مصنوعی
تعبیه شده می‌ماند که ما در آن می‌بایست با مراقبت و احتیاط و تدبیر و عمل، باورمندانه
به انتظار برهه فروغ طبیعی و فراخ زمانه ظهور تو پیش رویم.

«يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ
وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۵ خداوند به واسطه او کسانی را که از پی خشنودی
او راه سلامت را می‌پیمایند رهنمون می‌شود و آنان را از تاریکی به نور وارد ساخته،
به راه راست هدایت می‌کند.

۱. هود / ۸۶. از امام باقر (ع) روایتی است که «بقیة الله...» را حضرت مهدی (عج) دانسته اند. رک: الکافی، ج ۱، ص ۴۷۲، حدیث ۵.

۲. آل عمران / ۸۳: از امام باقر (ع) روایت است که این آیه را به عصر ظهور تفسیر کرده اند. رک: بحارالأنوار، ج ۵۲، ص ۳۴۵ به نقل از تفسیر عیاشی ذیل آیه یاد شده.

۳. حافظ، ص ۲۵، غزل ۳۴.

۴. قصص / ۵؛ از پیامبر گرامی اسلام (ص) گزارش شده است: «نَحْنُ تَأْوِيلُ هَذِهِ الْآيَةِ...» (ما تأویل این آیه به شمار می‌آییم). رک: بحارالأنوار، ج ۲۵، ص ۷.

۵. مائده / ۱۶.

دولت فیض

شب ظلمت و بیابان به کجا توان رسیدن مگر آن که شمع رویت به رهم چراغ دارد^۱
ذره ذره حضورم در پیچاپیچ زندگی، وامدار وجود توست و دلادل در فراز و فرود آن،
چشم انتظار، به ظهورت امید بسته است. "یا رب مکن امید کسی را تو ناامید."^۲
تو خواهی آمد؛ به روزگار نامبردار تو سوگند که از نصیبه ازل به غمزه چشم خمار تو رنگ
الفت و طرح محبت دارد، تو خواهی آمد.

«إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَن تَفْتِدُونِ»^۳ اگر مرا کم خرد نخوانید من حقیقتاً بوی
یوسف را حس می‌کنم.

«وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ»^۴ در آن روز مؤمنان شاد می‌شوند.

خاکِ افلاک نور است

گرد راه بر روی آن رخساره‌اش بنشسته است

آخر از راه ایمان باز می‌آید

نور دارد این خبر^۵

خاک دل جامعه بشری به نسیم جان بخش و روح افزای تو، از خواب آشفته و بی خبری
زمستانی بیدار خواهد شد و رویش شکوفه‌های بهاری با عطر دل انگیز آگاهی و نماد
توحیدی، سرتاسر آن را فرا خواهد گرفت و گوارایی میوه‌های آن، کام زندگی بشر را شیرین
خواهد ساخت.

زکوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی از این بادار مددخواهی چراغ دل برافروزی^۶
«إِغْلُمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا»^۷ بدانید که خداوند، زمین را بعد از مرگش،
زنده خواهد ساخت.

۱. حافظ، ص ۷۹، غزل ۱۱۷.

۲. سراینده‌اش را نیافتم.

۳. یوسف / ۹۴.

۴. روم / ۴.

۵. نگارنده.

۶. حافظ

۷. حدید / ۱۷.

زمزمه‌های انتظار

پس از پیدایش چشم ناپیدا و بینای تو، هر گم گشته‌ای راه خود را باز یابد و به پژواک برآمده از حنجره تو، خداگرایی در خاستگاه خویش آرام، منزل گزیند و نورزیبای ایمان تا پستوهای دل‌ها و اندیشه‌ها را فراگرفته، روشن می‌سازد و همه را از تفرقه و جدایی رهایی می‌بخشد.

«وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا»^۱.

هیچ یک از اهل کتاب نیست جز آن که پیش از مرگ، به او ایمان آورند.

از پس ابر غم بار، برآ که تابش تو، پایانه مهجوریت قرآن و نهایت غربت عترت و کرانه تنهایی و بی‌کسی است.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا»^۲. خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دادند وعده داده است که آنان را در زمین جانشین قرار دهد، همان گونه پسندیده [در جهان] استقرار خواهد بخشید و ترس و هراسشان را بعد از وحشت به آرامش و امنیت، مبدل خواهد ساخت، تا تنها مرا پرستند و شریکی برایم قرار ندهند.

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست	بگشای لب که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر	کان چهره مشعشع تابانم آرزوست
یعقوب‌وار و اسفاها همی زنم	دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
پنهان ز دیده‌ها و همه دیده‌ها از اوست	آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست ^۳

* * *

عالم تمام گشت و به پایان رسید عمر ما همچنان در اول وصف تو مانده‌ایم^۴

۱. نساء / ۱۵۹؛ از امام صادق علیه السلام گزارش شده است: «هَذِهِ نَزَلَتْ فِينَا خَاصَّةً». (این آیه، ویژه ما نازل شده است) رک: بحارالأنوار، ج ۴۶، ص ۱۶۸، حدیث ۱۱.

۲. نور / ۵۵؛ در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که این آیه را به شرایط و زمان ظهور امام مهدی علیه السلام تفسیر کرده اند. رک: همان، ج ۳۶، ص ۳۰۴، حدیث ۱۴۴.

۳. مولوی، کلیات شمس تبریزی، ص ۲۰۳، غزل ۴۴۱.

۴. سراینده‌اش را نیافتم.

منابع

- قرآن کریم

۱. اعتصامی، پروین، دیوان، ابوالفتح اعتصامی، تهران، چاپ هشتم، مرداد ۱۳۶۳.
۲. امام خمینی، دیوان/امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (علیه السلام)، چاپ بیست و هشتم، تهران، بهار ۱۳۷۹.
۳. جلال الدین مولوی محمد بن الحسین البلخی ثم الزومی، مثنوی معنوی، انتشارات طلوع، بی جا، چاپ پنجم، آبان ۱۳۶۶.
۴. حافظ شیرازی. شمس الدین محمد، دیوان، به اهتمام قزوینی و دکتر قاسم غنی، نشر لقمان، (بی جا: بی تا).
۵. حسن زاده آملی. حسن، دیوان اشعار، مرکز نشر فرهنگی رجاء، قم، چاپ اول، تابستان ۱۳۶۴.
۶. حسینی استرآبادی. سیدشرف الدین، تأویل الآیات الظاهرة، انتشارات جامعه مدرسین، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۷. سنایی غزنوی. حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانه سنائی، بی جا، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
۸. حکیم نظامی گنجه‌ای. کلیات خمس (مخزن الأسرار، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون، هفت پیکر، اسکندرنامه)، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ سوم، اردیبهشت ۱۳۵۱.
۹. دشتی. محمد، ترجمه نهج البلاغه، مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (علیه السلام)، (قم: زمستان ۱۳۸۱)، چاپ سوم.
۱۰. سعدی. مصلح بن عبدالله، کلیات سعدی، به اهتمام محمدعلی فروغی، (تهران: ۱۳۶۵)، چاپ اول.

زمزمه‌های انتظار

۱۱. سپهری. سهراب، *صدای پای آب*، «شب تنهایی خوب»، نشر دارینوش، بی جا، چاپ اول، بهار ۱۳۷۵.
۱۲. شریف دارابی. عباس، *تُحْفَةُ الْمُرَاد* (شرح قصیده‌ی میرفندرسکی، به ضمیمه شرح خلخائی و گیلانی، به کوشش: محمدحسین اکبری ساوی) انتشارات الزهراء، (بی جا: زمستان ۱۳۷۲)، چاپ اول.
۱۳. شهریار. سیدمحمدحسین، *کلیات دیوان شهریار* (دوجلدی)، انتشارات نگاه و انتشارات زرین، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۶۶.
۱۴. الطبرسی. الشيخ ابوعلی الفضل بن الحسن، *مجمع البیان*، منشورات مکتبه آیت الله العظمی المرعشی النجفی مطبعه عرفان، (قم: ۱۴۰۳ ه.ق).
۱۵. قمی. عباس، *مفاتیح الجنان*.
۱۶. کلینی. أبی جعفر محمد، *الکافی* (۸ جلدی)، دارالکتب الاسلامیه، (تهران: ۱۳۶۵ ش)، چاپ چهارم.
۱۷. لاهوری. اقبال، *کلیات اشعار فارسی*، مقدمه و حواشی از: م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، (بی جا: ۱۳۶۱)، چاپ دوم.
۱۸. مجاهدی (پروانه). محمدعلی، *آه عاشقان*، (در انتظار موعود)، انتشارات سرور، قم، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
۱۹. مجلسی. محمدباقر، *بحار الأنوار* (۱۱۰ جلدی)، مؤسسة الوفاء، (بیروت، لبنان: ۱۴۰۴ ق).
۲۰. محتشم کاشانی، *دیوان*، به کوشش مهرعلی گرکانی، کتابفروشی محمودی، بی جا، بی تا.
۲۱. مطهری. مرتضی، *شرح مبسوط منظومه*، حکمت، تهران، چاپ ششم، زمستان ۱۳۶۹، ج ۱.
۲۲. مطهری. مرتضی، *شرح منظومه*، حکمت، تهران، چاپ اول، اسفند ۱۳۶۰، ج ۱.
۲۳. مولانا جلال الدین محمدمولوی رومی، *کلیات شمس تبریزی*، امیرکبیر، تهران، چاپ

منابع

دهم، فروردین ۱۳۶۳.

۲۴. همدانی (متخلص به عراقی). شیخ فخرالدین ابراهیم، *کلیات دیوان*، با مقدمه استاد سعید نفیسی و حواشی از: م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، (بی جا: پاییز ۱۳۶۲)، چاپ سوم.